

اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران به مناسبت سالگرد کشتار جمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷
حکومت جهل و دیکتاتوری، و جنایت «فاجعه ملی»



بدون اتحاد عمل نیروهای ملی، آزادی‌خواه و دموکراتیک کشور، بدون تدارک و سازمان‌دهی جنبش سراسری مردم جان به لب رسیده، رژیم ولایت فقیه و رهبری آن همچنان به سیاست‌ها ضدانسانی و جنایتکارانه خود ادامه خواهد داد.

هم‌میهنان گرامی!
 سی و سومین سالگرد "فاجعه ملی" کشتار هزاران زندانی سیاسی در مرداد و شهریور ۱۳۶۷، به فرمان مستقیم خمینی و با همراهی سران رژیم ولایت فقیه، در شرایطی فرا می‌رسد که سی و سه سال پس از آن جنایت هولناک که افکار عمومی میهن ما و جهان را تکان داد، اکنون یکی از مجریان اصلی این کشتار، ابراهیم رئیسی، به خواست ولی فقیه حکومت اسلامی بر کرسی ریاست‌جمهوری گمارده شده است. بدین ترتیب، هر سه قوه اجرایی، قانون‌گذاری، و قضایی جمهوری اسلامی در دست جنایتکارانی حرفه‌ای قرار گرفته است که هر کدام پرونده‌ای قطور و داستانی آغشته به خون در سرکوب خونین اعتراض‌های مردمی دارند. برخلاف تبلیغات رسانه‌های گروهی حکومت اسلامی و ادعاهای فریبکارانه ابراهیم رئیسی که پس از برگمارگی بر کرسی ریاست‌جمهوری خود را "مدافع حقوق بشر" معرفی می‌کند، پرونده سازمان‌دهندگان فاجعه ملی کشتار

ادامه در صفحه ۷

نامه
مردم
 ارگان مرکزی حزب توده ایران

شماره ۱۱۳۷، ۸ شهریور ۱۴۰۰
 دوره هشتم، سال سی و هشت

«اپوزیسیون قانونی» و ملتزم به ولایت فقیه نمی‌تواند دیکتاتوری دینی را به عقب‌نشینی وادار کند!

روز چهارشنبه هفته گذشته با سخنوری‌های ابراهیم رئیسی و اعضای کابینه‌اش برای کسب رأی اعتماد آخرین پرده نمایش‌های انتخابات فرمایشی ریاست‌جمهوری در مجلس شورای اسلامی اجرا شد. بنا به سفارش آکید ولی فقیه، به ۱۸ وزیر سریعاً رأی اعتماد داده شد و مجلس بی‌خاصیت فقط برای حفظ ظاهر به وزیر پیشنهادی وزارت آموزش پرورش رأی نداد. در این نمایش، رئیس‌جمهور و اعضای گمارده شده سیزدهمین دولت ولی فقیه در "دفاعیات" شان برای احراز صلاحیت، به جز شعار و وعده‌های خیال‌پردازانه غیرعملی، حتی قادر نبودند طرحی جامع در مورد مشکلات درهم‌تنیده کشورمان ارائه دهند.

خنده‌دار آنکه، رستم قاسمی، وزیر نفت در دوره احمدی‌نژاد که ابراهیم رئیسی او را برای وزارت راه و شهرسازی پیشنهاد کرده بود، در نطق دفاعی نمایشی‌اش برای کسب رأی اعتماد در مجلس ناگهان دچار

ادامه در صفحه ۶



نشست همبستگی با مردم افغانستان

روز جمعه ۵ شهریور، با ابتکار حزب توده ایران نشست همبستگی با مردم افغانستان سامانه زوم برگزار شد. در این نشست رفقا امیلیا اسپارنک، از فعالان جنبش زنان افغانستان، استاد سابق دانشگاه کابل در رشته مهندسی، مسئول شعبه روابط بین‌المللی حزب نوین مردم افغانستان، رفیق اسدالله کشتمند، عضو سابق کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان،

ادامه در صفحه ۹

ضمیمه فرهنگی «نامه مردم»، شماره ۷ منتشر شد!

دولت رئیسی در تدارک یورش گسترده به حقوق زحمتکش است!
بدرود رفیق میرعبدالله سیار پیرامون گزارش تازه هیئت بین‌دولتی تغییرهای آب‌وهوایی آینده در دستان خود ماست
 ص ۲
 ص ۵
 ص ۸

با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری

برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و طرد رژیم ولایت فقیه!

دولت رئیسی در تدارک یورش گسترده به حقوق زحمتکشان است!

سرانجام مجلس گوش‌به‌فرمان در آخرین پرده از سناریوی مهندسی انتخابات ریاست‌جمهوری، به اعضای کابینه ابراهیم رئیسی به‌جز یک وزیر پیشنهادی رأی اعتماد داد. یکی از این وزیران حجت‌الله عبدالملکی است که از درون یکی از انگلی‌ترین بنیادها با حمایت ولی فقیه به وزارت کار راه گشوده است. بسیاری از وزیران رئیس‌جمهور جنایتکار و برگزیده‌ی خامنه‌ای در دولت‌های احمدی‌نژاد صاحب منصب و مقام بوده‌اند، و عده‌ای هم به نهادهای انگلی رژیم وابسته‌اند. رژیم ولایی راه مقابله با گسترش اعتراض‌ها و اعتصاب‌های کارگری را در یورش بی‌سابقه به تمام حقوق زحمتکشان می‌بیند. اگر احمدی‌نژاد بانی گسترش شیوه‌برده‌داری و قرون‌وسطایی "استادشگردی" برای استعمار کارگران بود، وزیر کار رئیسی یعنی حجت‌الله عبدالملکی علاوه بر احیای این شیوه، با تبعیت از اتاق بازرگانی، خواهان به‌اصطلاح "اصلاح قانون کار" هم است. او با ترفند چپش تولید، "اصلاحات پارامتریک بیمه‌ای در سازمان تأمین اجتماعی" را روز ۱ شهریورماه به نمایندگان مجلس وعده داد. اگر تا کنون و در بیش‌تر سال‌ها در ۱۰ سال اخیر نام به‌اصطلاح "مؤسسه خیریه نذر اشتغال امام حسین" و حامیانش در مجلس به‌منظور ارزان‌سازی نیروی کار، حذف تعیین حداقل دستمزد سراسری کارگران، ارائه نکردن بیمه به نیروی کار، و تحمیل "مزد توافقی" و "مزد منطقه‌ای" همچون تهدیدی استفاده می‌شد، روز پنجم مردادماه، مدیرعامل این مؤسسه میهمان شبکه پنجم سیمای به‌اصطلاح ملی بود تا رموز "کارآفرینی" را در برنامه‌های زیر عنوان "ما ایرانی‌ها"، تشریح کند. در شرایطی که هزینه سبد معیشت حداقلی برای نیازهای ابتدایی ۱۲ میلیون تومان در ماه و حداقل حقوق کارگران در سال جاری مصوب شورای عالی کار ۲ میلیون و ۶۵۶ هزار تومان و حداقل حقوق کارگران با تمام مزایا حدود ۴ میلیون تومان در ماه است، مدیرعامل این مؤسسه با صراحت گفت: "من قانون کار را دور زدم و دستمزد کمتر از حداقل قانون به کارگر پرداخت کردم". اکثر کارگران این مؤسسه به‌اصطلاح خیریه، زنان سرپرست خانوار بدون بیمه هستند. تا کنون رژیم صرفاً بدهی کلان خود به کارگران و تأمین اجتماعی را پرداخت نمی‌کرد اما حالا رئیس‌جمهور رژیم با ترفند "شفاف‌سازی" و با حمایت نمایندگان مجلس، قصد دارد اموال کارگران در شستا (شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی) را تصاحب کند.

در شرایطی که حداقل دستمزد و دریافتی حدود ۷۰ درصد کارگران در بهترین حالت یک‌سوم سبد معیشت حداقلی است، علاوه بر "منطقه‌ای کردن حداقل دستمزد"، وزیر کار پیشنهادی رئیسی خواهان "ایجاد فرصت بیمه برای مشاغل ناقص با درآمد کمتر از مصوبه شورای عالی کار" است. به‌عبارت‌دیگر یعنی "قانونی کردن" مزد توافقی و پرداخت دستمزد کمتر از مصوبه شورای عالی کار. رژیم ولایی همچنین قصد دارد ارزش ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی برای کالاهای اساسی را حذف کند. گرچه بخش زیادی از این ارزش به نزدیکان فاسد رژیم تعلق می‌گیرد، اما روز ۳۰ مردادماه یک اقتصاددان به ایلنا گفت: "حذف ارزش ۴۲۰۰ تومانی باعث می‌شود هر کالایی که از خارج وارد می‌کنیم چهار تا پنج برابر شود". همچنین روز ۲۴ مردادماه، اقتصاددان دیگری نرخ تورم در بهار ۱۴۰۰ نسبت به دوره مشابه سال قبل را "۷۸/۵ درصد" اعلام کرد و با توصیف کردن آن همچون "تورم پیش‌نگر" یا "شاخص پیش‌نگر"، بر "تورم نقطه‌به‌نقطه" ۹۴/۷ درصدی در بهار ۱۴۰۰ تأکید کرد. او همچنین تأکید کرد که اگر اقدامی بر کنترل قیمت کالاهای اساسی انجام نگیرد تورم مصرف‌کننده، یعنی "تورم سبد معیشت"، می‌تواند به بالای ۱۰۰ درصد برسد. این درحالی است که مطابق گزارش ۲۰ مردادماه ایلنا، "نرخ تورم سالیانه در اقلام ضروری و در سبد خانوار، حداقل ۱۰۰ درصد است!" و بنا به گزارش ۱۷ مردادماه همین برگزاری "سرنانه مصرف شیر است. با افزایش قیمت شیر خام، مدیرعامل اتحادیه تعاونی‌های لبنی پیش‌بینی کرد تا پایان سال از ۶۰ به ۴۰ کیلوگرم برسد. قرار بود با اجرای قانون "هدفمندی یارانه‌ها" و پرداخت نفی ۴۵ هزار تومان به مردم در ماه، همه حقوق‌دار بشوند. روز اول شهریورماه روزنامه اعتماد از رسیدن قیمت یک کیلوگرم برنج ایرانی به ۴۵ هزار تومان گزارش داد.

اکثر رهبران تشکل‌های زرد حکومتی از وزیر کار دولت رئیسی حمایت کرده‌اند. ازجمله نمونه‌های آن، دبیرکل کانون عالی انجمن‌های صنفی او را "فردی توانمند و کارآمد" توصیف کرد و به ایلنا، ۲۴ مرداد، گفت: "برنامه‌های آقای عبدالملکی به دیدگاه‌های جامعه کارگری نزدیک است." روز ۳۰ مردادماه هم عضو شورای عالی کار و نماینده "مجمع عالی نمایندگان کارگری" خواهان دادن "رأی اعتماد سریع" نمایندگان مجلس به وزیر کار پیشنهادی شد. گرچه روز ۲۴ مردادماه نایب رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار در نشست پیرامون منسجم شدن خواست‌های تشکل‌های صنفی بازنشستگان و کارگران حمایت کردن از وزیر کار پیشنهادی را مستلزم حمایت او از "پیگیری مشکلات کارگران و بازنشستگان" دانسته بود، اما حتی قبل از تأیید صلاحیت وزیر کار از سوی مجلس، کانون عالی شوراهای اسلامی کار با انتشار بیانیه‌ای در ۳۰ مردادماه نیز از عبدالملکی حمایت کرد و "دادن رأی اعتماد" به او را خواهان شد. حسن صادقی، معاون دبیرکل خانه کارگر و یکی از چهره‌های فاسد و ابرویخته نیز در نشست "منسجم شدن خواسته‌ها" بازگذاشتن "باب مذاکره" را خواستار شد، چون بنا به گفته او "امام حسین... هیچ‌گاه مذاکره را تعطیل نکرد". رئیس کانون بازنشستگان تأمین اجتماعی شهرستان تهران نیز با تأکید بر شرکت "فعالانه" در انتخابات "ریاست جمهوری اخیر" و "تشویق دیگران" به حضور و همراهی، افزود: "کانون بازنشستگان تهران اولین تشکلی بود که... از آقای رئیسی برای ریاست جمهوری اعلام حمایت کرد." رهبران تشکل‌های زرد حکومتی، مطابق گزارش ۳۱ مردادماه ایلنا، از "صفر تا صد برنامه‌های وزیر کار را تأیید" کردند.

اخیراً رئیسی و نمایندگان مجلس یورش تازه‌ای به اندوخته و اموال کارگران در سازمان تأمین اجتماعی را آغاز کرده‌اند. علاوه بر سال‌ها تاراج اندوخته‌های کارگران در تأمین اجتماعی به‌وسیله کارگزاران رژیم و تحمیل هزینه‌های طرح‌های بسیاری به آن، رژیم ولایی نه حاضر به پرداخت بدهی کلانش به تأمین اجتماعی است و نه به اجرای وعده بیش از ۱۵ ساله‌اش به به‌اصطلاح "همسان‌سازی" مستمری بازنشستگان تأمین اجتماعی حاضر بوده است. رژیم بعد از ۶ ماه اعتراض‌های گسترده و سراسری بازنشستگان کارگری، به اجرای دو "دور" همسان‌سازی - یا درواقع متناسب‌سازی" مجبور شد. دو دوری که مستمری بازنشستگان کارگری را به یک‌سوم خط فقر یعنی حدود ۴ میلیون تومان در ماه رساند. کارگزاران رژیم و رهبران تشکل‌های زرد حکومتی تلاش کرده‌اند بین بازنشستگان کارگری و بازنشستگان صندوق‌های کشوری و لشکری در مبارزه‌شان به‌منظور دائمی کردن اجرای "متناسب‌سازی" تفرقه‌اندازی کنند. به‌رغم این تلاش‌ها، بنا بر گزارش دوم مردادماه ایلنا، بازنشستگان و مستمری‌بگیران سه صندوق کشوری، لشکری و تأمین اجتماعی با برگزاری "کارزار" سراسری‌ای مشترک، پیگیری "اجرای تصویب لایحه دائمی شدن همسان‌سازی" را خواهان شدند. اما هنوز تلاش کارگزاران رژیم به ایجاد شکاف بین بازنشستگان ادامه دارد. رئیس کمیسیون برنامه‌بودجه مجلس بدون اشاره‌ای به "متناسب‌سازی" مستمری بازنشستگان کارگری، به نشریه "سازمان ملی، ۲۵ مردادماه، گفت: "همسان‌سازی حقوق بازنشستگان کشوری و لشکری، از ابتدای برنامه ششم باید اجرا می‌شد و در سال گذشته قدم‌های مثبتی برداشته شد." به‌رغم وعده رژیم به پرداخت پاداش پایان خدمت بازنشستگان قبل از جابه‌جا شدن دولت، روز ۲ شهریورماه ۱۴۰۰ بازنشستگان کشوری و لشکری بار دیگر به پرداخت نشدن پاداش پایان خدمت و کاهش "ارزش موقوفات" شان اعتراض کردند. همچنین بر اساس گزارش ۲۶ مردادماه ایلنا، اخیراً رئیسی "شفاف‌سازی بدهی دولت به تأمین اجتماعی" را دستور داده است. اگر رئیسی هنوز مبلغ بدهی کلان دولت به تأمین اجتماعی را نمی‌داند، با محاسبه "به‌شیوه ساده که مطلوب دولت است"، این بدهی بیش از ۴۰۰ هزار میلیارد تومان است، اما بر اساس گزارش ۲۸ بهمن‌ماه ۹۹ ایلنا مقدار واقعی‌اش "بر اساس ربح مرکب و نرخ روز اوراق مشارکت" فقط تا نیمه سال ۹۸، ۱۰۲۵ هزار میلیارد تومان" بوده است.

همان‌طور که اشاره شد، رژیم ولایی قصد دارد اموال کارگران در شستا را تصاحب کند. مطابق گزارش ایلنا، 31 مردادماه، شریعتمداری، وزیر کار، سید ضیاءالدین شجاعی برهان را به‌جای رضوانی‌فر به‌عنوان سرپرست جدید شستا منصوب کرد. بر اساس "بودجه‌بندی" قرار است هرماه شستا "مبلغی بین ۲ تا 3 هزار میلیارد تومان به

تأمین اجتماعی پرداخت" کند. بابت ادامه در صفحه ۱۱



بیکار شدند. بنا به همین گزارش، افزایش بیکاری و کاهش امکانات به دلیل شیوع کووید - ۱۹ به احتمال قوی بر افراد قشرهای فقیر تأثیر بیش تری داشته است که آنان را برای حداقل امرار

معاش در خطر قاچاق مواد مخدر و استفاده از آن قرار می دهد. همچنین این گزارش بر این اشاره دارد که گروه های آسیب پذیر و محروم، جوانان، زنان و فقرا متحمل هزینه مشکل مواد مخدر در جهان را می پردازند. خبرگزاری ایرنا، ۳ تیرماه ۱۳۹۸، به نقل از روزنامه آرمان نیز به همین موضوع اشاره کرده و می نویسد: "بسیاری از روانشناسان بر این باور هستند که فقر و بیکاری خود عاملی تأثیرگذار برای افزایش آمار اعتیاد به حساب می آید چرا که نامناسب بودن شرایط اقتصادی خود می تواند فشارهای بسیاری را برای فرد ایجاد کند به گونه ای که فرد برای رهایی از این شرایط به مصرف مواد مخدر روی می آورد... از طرف دیگر باید متذکر شد که بیکاری خود می تواند عاملی برای گرایش افراد به مصرف مواد مخدر نیز باشد. چرا که مطالعات نشان می دهد که افراد بیکار که مسئولیت تأمین هزینه های زندگی خانواده را دارند و همچنین افرادی که با مدارک تحصیلی بالا هنوز نتوانسته اند شغل مناسبی پیدا کنند و یا بنا به دلایل مختلف از کار خود اخراج شده اند، برای تسکین خود به مصرف مواد مخدر روی می آورند."

در کشور ما بنا به گزارش روزنامه مشرق "نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله ایران بدون در نظر گرفتن شرایط دوره کرونایی که به طور قابل توجهی موجب بیکار شدن بخشی از نیروی کار به ویژه در بخش های خدماتی (گردشگری، مشاغل پذیرایی، آموزشی و...) شده، طی ۱۰ سال اخیر بین ۲۶ تا ۲۹ درصد بوده است. اما بررسی آمارهای سازمان بین المللی کار (ILO) نشان می دهد میانگین این نرخ در جهان طی سال ۲۰۱۹ حدود ۱۳٫۶ درصد بوده است" [۳۰ مهرماه ۱۳۹۹].

در کنار این ها افزایش حاشیه نشینی در کشور را شاهدیم که خود از وخیم تر شدن شرایط اقتصادی و افزایش فقر و نابسامانی اقتصادی و ناهنجاری های اجتماعی حاکم است. بنا به اظهارات محمدرضا محبوب فر، کارشناس مدیریت بحران شهری و منطقه ای "در سال ۱۳۹۶ حدود ۴۰ درصد از جمعیت شهری ایران حاشیه نشین و بدمسکن بودند اما امروز پس از سه سال یعنی در سال ۱۳۹۹ هم زمان با تورم و گرانی در بخش مسکن، افزایش اجاره بها و... میزان حاشیه نشینی در کشور به ۴۵ درصد رسیده است... اگر این ۴۵ درصد را نسبت به جمعیت ۸۵ میلیون نفری ایران حساب کنیم، امروز بیش از ۳۸ میلیون نفر حاشیه نشین و بدمسکن هستند که نشان می دهد میزان حاشیه نشینی در کشور به دلیل سیاست های غلط و مشکلات اقتصادی افزایش معناداری داشته است... در سال ۱۳۹۷ یعنی ۲۰۱۸ میلادی حدود ۱۹ میلیون نفر از ایرانیان در سه هزار منطقه حاشیه نشینی سکونت داشتند اما امروز بعد از دو سال هم زمان با وقوع بحران های مالی و اقتصادی در کشور، این جمعیت به ۳۸ میلیون نفر رسیده که این خبر از وقوع نابرابری های اجتماعی و تبعیض در داخل سیستم اقتصادی کشور می دهد" [بیتوته، ۴ خردادماه ۱۳۹۹]. او همچنین افزود: "از کل جمعیت حاشیه نشین کشور، ۲۰ درصد از آن ها در اطراف و حاشیه آرامستان ها [قبرستان ها] زندگی می کنند و سکونت غیررسمی دارند... افزایش جمعیت در اطراف و حاشیه آرامستان ها باعث نامتعادل شدن رشد و توسعه شهری، بروز ناهنجاری های اجتماعی، افزایش آمار جرم و جنایت و... شده است"

این واقعیت تلخ و فاجعه بار زندگی مردم کشورمان در حاکمیت رژیم ولایت فقیه است. شرایطی که امید و آرزوهای معنا و آینده نامعلوم و تاریک است. در این میان جوانان و دانشجویان هر روز بیش از گذشته امیدشان را برای دستیابی به آرزوهای شان یا داشتن زندگی ای انسانی از دست می دهند. جوانان ما در چند دهه اخیر بیش از گذشته از دسترسی به نیازهای اساسی همچون داشتن کار، امکانات ورزشی و تفریحی، داشتن روابط اجتماعی ای آزادانه (به ویژه دختران)، امکان تشکیل خانواده، و بهره مندی از حداقل های زندگی محروم بوده اند. دانشجویان و جویندگان آگاهی و علم نیز به دلیل فقر آموزشی توأم با آموزش خرافه های

فاجعه اعتیاد به مواد مخدر، خطری جدی برای کودکان و جوانان کشور

معضل اعتیاد به مواد مخدر یکی از مشکلات جدی در کشور ما و به ویژه نسل جوان است که بنا بر آمار خود رژیم، تعداد افراد معتاد روندی افزایشی داشته است. هم زمان با آن ولی سن اعتیاد کاهش یافته و کودکان و جوانان بیش تر از گذشته به اعتیاد کشانده شده اند. در همین مورد اسکندر مؤمنی، دبیر کل ستاد مبارزه با مواد مخدر، در مصاحبه با "اقتصاد آنلاین"، ۱۰ تیرماه ۱۴۰۰، گفت: "۳٫۵ دهم جمعیت فعال ایران اعتیاد دارند" و اضافه کرد که "میانگین سن اعتیاد در کشورمان حدود ۲۴ سال و چند ماه است... مفهوم سن اعتیاد، میانگین مجموع معتادان است و ممکن است افرادی در سن پایین تر آغاز کرده باشند." در همین رابطه نیز سال گذشته فرزانه سهرابی، معاون اجتماعی مؤسسه "کادراس" ۱، در هفته جهانی مبارزه با مواد مخدر گفت: "رشد اعتیاد در کشور سه برابر رشد جمعیت است" و تصریح کرد که "رشد اعتیاد در کشور سالانه حدود هشت درصد بوده در حالی که جمعیت کشور در خوش بینانه ترین حالت حدود ۲ درصد رشد داشته است" [ایسنا، ۵ تیرماه ۱۳۹۹].

او همچنین با اشاره به تغییر الگوی مصرف، گفت: "تحقیقات نشان می دهد میزان گستره مصرف مواد میان بزرگسالان، کمتر از جوانان است. داده ها حاکی از آن است که بالاترین شیوع مصرف مواد میان سنین ۱۸ تا ۲۵ سال است."

افزایش مواد مخدر در میان جوانان و کودکان پدیده ای روزافزون است، و همواره تعداد بیش تری از کودکان و جوانان کشور را آلوده می سازد و به رغم ادعاهای رژیم به مبارزه با آن، در عمل این وضعیت فاجعه بار همچنان ادامه دارد. فرید براتی سده، روانشناس و کارشناس پیشگیری و درمان اعتیاد، در گفت و گو با همشهری عنوان کرد: "متوسط سن مصرف کنندگان مواد مخدر در ایران نسبت به یک دهه گذشته بین ۲ تا ۳ سال پایین آمده است که بر این اساس، متوسط سنی مصرف کنندگان مواد که قبلاً ۲۵ تا ۲۶ سال بود، اکنون به ۲۲ تا ۲۳ سال رسیده است. چند روز قبل هم گزارشی به نقل از دبیر شورای هماهنگی مبارزه با مواد مخدر در یکی از استان ها اعلام شد که مصرف مواد مخدر و به طور عمده حشیش و گل به سنین ۱۳ تا ۱۵ سال رسیده است. بر اساس آمارهایی که مطرح می شود ۲، ۳ درصد دانش آموزان، مصرف کننده مواد و عمدتاً مصرف کننده گل هستند" [همشهری، ۲۶ تیرماه ۱۴۰۰].

این آمارها در حالی ارائه می شوند که سخنگوی ستاد مبارزه با مواد مخدر در دی ماه ۱۳۹۶ سن شروع مصرف مواد مخدر را بین ۱۵ تا ۱۷ سال عنوان کرده بود [همان جا].

دانشجویان کشورمان نیز در زمره گروه های اجتماعی ای هستند که با افزایش اعتیاد روبرو بوده اند. هرچند که در چند مدت اخیر آمار دقیقی از افزایش اعتیاد در بین دانشجویان کشور وجود ندارد، با این حال محمدرضا داودآبادی فراهانی، معاون فرهنگی و دانشجویی وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، اشاره کرد که "حدود ۹۰ درصد دانشجویان علوم پزشکی تجربه مصرف سیگار داشته اند، ۶٫۴ درصد این دانشجویان نیز روان گردان یا مواد مخدر مصرف کرده اند." او افزود: "آمار ستاد مبارزه با مواد مخدر نشان می دهد که ۶٫۴ درصد دانشجویان دانشگاه های علوم پزشکی از مواد مخدر یا روان گردان استفاده کرده اند که البته از آمار دانشگاه های دیگر کمتر است" [سایت تابناک، ۱۹ اسفندماه ۱۳۹۴].

با آمار سال ۱۳۹۴ و این که بنا به گزارش ایرنا "در سه ماه نخست سال ۹۸ مصرف مواد مخدر صنعتی به ویژه شیشه در استان خراسان جنوبی نسبت به مدت مشابه سال گذشته ۲۱ درصد افزایش داشت" و روندی که در سراسر کشور آثار آن دیده می شود، می توان افزایش فاجعه بار اعتیاد در کشور و به ویژه در میان جوانان را دید. هرچند عامل هایی مختلف می توانند سبب گرایش به اعتیاد باشند، ولی بسیاری از آمارها و تحقیقات صورت گرفته و همچنین به عقیده بسیاری از کارشناسان، فقر، بیکاری، و نامناسب بودن شرایط اقتصادی، بزرگترین عامل گرایش به اعتیاد و نتیجه افزایش آن در جامعه است. در گزارشی که از سوی سازمان ملل متحد در ژوئیه ۲۰۲۰/تیر- مردادماه ۱۳۹۹ منتشر شد، آمده است که حدود ۲۶۹ میلیون نفر در جهان در سال ۲۰۱۸/۱۳۹۷ از مواد مخدر استفاده کرده بودند که در مقایسه با سال ۲۰۰۹/۱۳۸۸ بیش از ۳۰ درصد افزایش داشت [به نقل از: گزارش سازمان ملل در مورد مواد مخدر و جرائم، ژوئن ۲۰۲۰/تیر- مردادماه ۱۳۹۹] و این مصادف بود با شرایط بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸/۱۳۸۷ که بسیاری ورشکسته و

تأملی بر رویدادهای ایران



آمارهای تأمل بر انگیز و نگرانی‌های فزاینده از کودک‌همسری در ایران

بر اساس گزارش مرکز آمار ایران، ازدواج دختران ۱۰ تا ۱۴ ساله در یک سال گذشته ۳۱ هزار و ۳۷۹ مورد بوده است. این آمار در مقایسه با آمار سال ۹۸ با رشد ۵/۱۰ (ده و نیم) درصدی، از ازدواج دختران زیر ۱۴ سال حکایت دارد که در واقع حدود ۵ درصد از کل ازدواج‌های ثبت شده این رده سنی از دختران در سال ۹۹ است. مطابق با این آمار مرکز آمار ایران، ۲۰ پسر کمتر از ۱۵ سال سن و یک دختر کمتر از ۱۰ سال سن طی سال ۹۹ ازدواج کرده‌اند. در سال ۹۸ نیز ازدواج ۲۲ پسر کمتر از ۱۵ سال سن و دو دختر کمتر از ۱۰ سال سن به ثبت رسیده بودند.

همچنین مجموع آمارهای فصلی سال ۹۹ بیانگر ازدواج ۱۵۴ هزار و ۲۴۲ دختر ۱۵ تا ۱۹ ساله با رشدی حدود ۶ درصد نسبت به سال ۹۸ و ازدواج ۲۱ هزار و ۲۷۸ پسر ۱۵ تا ۱۹ ساله با رشدی ۱۲ درصدی نسبت به سال ۹۸ بوده است. همچنین طی سال ۹۹ تعداد ۱۳۴۶ نوزاد از مادران کمتر از ۱۵ سال و ۵ نوزاد از پدران کمتر از ۱۵ سال متولد شده‌اند. ۶۶ هزار و ۸۸۶ ولادت نیز برای مادران ۱۵ تا ۱۹ ساله و ۲۸۸۸ ولادت برای پدران ۱۵ تا ۱۹ ساله نیز در سال ۹۹ به ثبت رسیده است [ایستا، ۲۹ مردادماه ۱۴۰۰].

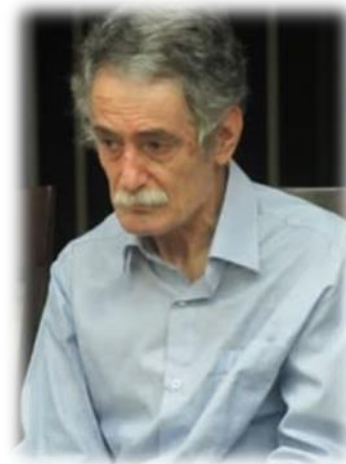
با توجه به این امر، سازمان ثبت‌احوال کشور آمار نسبت ازدواج به طلاق را در برخی از استان‌ها به ترتیب زیر اعلام داشت: "استان‌های سیستان و بلوچستان، خراسان جنوبی، ایلام، چهارمحال و بختیاری و هرمزگان بالاترین و در استان‌های البرز، تهران، مازندران، مرکزی و گیلان پایین‌ترین در سطح کشور است. ... در استان‌های تهران، البرز و مازندران به‌ازای هر ۲ ازدواج، یک طلاق صورت می‌گیرد، به‌طوری که نسبت ازدواج به طلاق در دو استان تهران و البرز پایین‌ترین عدد در سطح کشور است." در کنار این واقعیت‌ها واقعیتی دیگر را نیز باید بیان داشت و آن سرنوشت تلخی است که قوانین زن‌ستیز و قرون‌وسطایی رژیم برای زنان میهن ما رقم می‌زند. ترویج وسیع تعداد زوجها و پایین آوردن حداقل سن ازدواج دختران، به‌ویژه دختران جوان روستایی، آنان را سیاه‌بخت می‌کند. به‌خصوص آنکه مردان از حق طلاق یک‌جانبه برخوردارند و کمتر زن روستایی با پدیده طلاق آشنایی دارد. از این‌روی، زن روستایی در زندگی زناشویی‌شان - زندگی‌ای که اغلب موارد در تشکیل آن نقشی نداشته‌اند - باید با به‌جان خریدن هر دشواری و محرومیت و بی‌حقوقی و رفتار ناپسند همسر را باید تحمل کنند و دم برنیاورند و بسوزند و بسازند تا تا کی که مرگی زودرس شمع هستی‌شان را خاموش کند. در شرایط کنونی، برای تغییر سیمای روستاهای عقب‌مانده کشور که به انواع محرومیت‌ها و کاستی‌ها مبتلاست، برای ایجاد مناسبات عادلانه در روستاها و فروریختن زنجیرهای گران‌بار ستم دوگانه از دست و پای زنان میهن‌مان، به‌ویژه زنان روستایی، وظیفه‌ای سنگین در برابر نیروهای مترقی و آزادی‌خواه و عدالت‌طلب قرار دارد. بین توده‌های روستانشین که بیش از یک‌چهارم جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و حدود نیمی از آنان زنان هستند صبورانه و بی‌گنجه باید به کار روشنگری و سازمان‌دهی پرداخت. زحمتان زنان روستایی را باید به حقوق برحق و مسلم‌شان باز کرد و راه‌هایی از شیوه زندگی ستم‌بار کنونی را که رژیم استبداد دینی و نگهبانان عمامه‌ای و کراواتی‌اش به آنان تحمیل کرده‌اند باید نشان‌شان داد. باید زنان روستایی را به‌همراه همسران و برادران و فرزندان محروم‌شان به مبارزه متحد و پیگیر، همدوش با دیگر زحمتکشان بر ضد نظم موجود و ایجاد دگرگونی بنیادین در زندگی جامعه فراخواند. عملکرد سنن واپس‌مانده جاری در بسیاری از نقاط محروم جامعه که بر پایه



آن‌ها درس خواندن دختران را امری پسندیده نمی‌شمارند از یک سو، اشکال‌تراشی‌ها و سنگ‌اندازی‌های رژیم که از نگرش ارتجاعی حکام مرتجع جمهوری اسلامی نسبت به زنان سرچشمه می‌گیرد از سوی دیگر، حقوق زنان را محدود و محدودتر می‌کند. تصویب لایحه‌ها و قوانین و بخشنامه‌های گوناگون سلبی درباره حقوق انسانی زنان، چهره زن‌ستیز رژیم را به‌نمایش می‌گذارد. زنان محروم و ستم‌دیده میهن ما، در برابر کار مساوی با مردان، دستمزد برابر دریافت نمی‌کنند، آنان برای کار کردن مجبورند از شوهران‌شان اجازه داشته باشند. آنان از کارهای سخت و زبان‌آور معاف نیستند. یکی از راه‌اوردهای شوم و تباهی‌آور سیاست و عملکرد رژیم

جمهوری اسلامی در برخی از نقاط کشور در سال‌های اخیر که دامن‌گیر زنان و دختران جوان هم شده است، گسترش بی‌سابقه اعتیاد بوده است. خانم لیلا ارشد در این ارتباط در روزنامه ایران، ۲۲ تیرماه ۱۴۰۰، می‌نویسد: "بیش از یک دهه است که زنگ خطر درگیر شدن زنان و دختران جوان به سوءمصرف مواد مخدر به‌صدا درآمده است. از اوایل دهه ۸۰ سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان اعلام کردند که آمار اعتیاد زنان رو به‌افزایش است." لا‌پوشانی حقایق تلخ اجتماعی در این زمینه از سوی کارگزاران رژیم سابقه‌ای طولانی دارد. شیوع و فراگیر شدن مصرف انواع مواد مخدر و گسترش آن معضله‌هایی بسیار به‌بار آورده و می‌آورد و گه‌گاه در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی بازتابی گسترده داشته و دارد. بیکاری و فقر جانکاه هستی زنان و دختران میهن ما را در چنگ گرفته است. درماندگی و نداشتن چشم‌اندازی امیدوارکننده برای آینده‌شان زندگی‌شان را از رمق انداخته است. فساد، دروغ، زورگویی، و ریا "دستاوردهای" اجتماعی چهار دهه حکومت "اسلامی" و جاری در تمامی شئون و امور کشور از جمله برای اداره امور زندگی زنان و دختران میهن ما بوده‌اند. حاکمان فاسد و بی‌کفایت رژیم ولایی با عملکرد خیانت‌آمیزشان همراه با ستمگری‌ها و شقاوت‌شان مسبب اصلی در به‌وجود آمدن این وضعیت ناهنجار و اسفناک هستند. دختران نوجوان که می‌بایست بنا به‌ابتدایی‌ترین مبانی نوین پرورشی شاداب و پرانرژی به آموزش دانش و فن بپردازند تا برای کار و زندگی آینده از آگاهی و آمادگی لازم بهره‌مند باشند، گرفتار رژیمی واپس‌گرا، تاریک‌اندیش، دانش‌ستیز، آزادی‌کش، و ستمگر شده‌اند که شان و منزلتی انسانی برای آنان قائل نیست. بنابراین و در نهایت امر، اکثر جوانان میهن ما به یأس و افسردگی و انواع مشکل‌های روحی و روانی دچار شده‌اند. مشکل‌هایی که زنان و دختران کشور با آن‌ها دست به‌گریبان‌اند عظیم و بغرنج‌اند، زیرا سیاست‌های ضد خلقی رژیم ولایی در همه عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی مصالح زندگی امروز و آینده آنان را نادیده می‌گیرند. فقر، محرومیت‌های گوناگون، نداشتن حقوق برابر با مردان، نداشتن امید به آینده، و بیکاری میلیون‌ها تن از آنان به‌ویژه دختران تحصیل‌کرده از یک سو و ناتوانی در تأمین هزینه‌های کمرشکن نیازهای روزمره زندگی از سوی دیگر، دورنمای زیستن را برای‌شان تیره‌وتار کرده است. کوشش برای درک حقیقت این امر در رژیم جمهوری اسلامی جرمی نابخشودنی است و در صورت درک آن و برخاستن به مبارزه با آن و در راه عدالت اجتماعی و بر ضد بربریت اسلام فقه‌تی و تبعیض جنسیتی، سرانجامش کتک، شکنجه، زندان، و اعدام است. زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی هیچ‌گاه از زنان مبارزی که در برابر ظلم و زور ایستاده‌اند خالی نمانده است. تا به‌حال صدها زن و دختر جوان، حتی زنان باردار و پیرزنان اعدام یا زیر شکنجه جان باخته‌اند! صدها هزار تن از زنان زحمتکش میهن ما تا کنون فرزندان و عزیزان‌شان را در چنگ رژیم ضد مردمی از دست داده‌اند. هم‌اکنون نیز بیکار گران زن میهن ما اسیر دخمه‌های رژیم ولایی‌اند. با همه این احوال، زنان آگاه و زحمتکش میهن ما از پای نمی‌نشینند. آنان هم‌صدا با همه زحمتکشان کشور، ستمی را که در حق‌شان روا داشته می‌شود را محکوم می‌کنند و تا به‌دست آوردن حقوق کامل انسانی‌شان به مبارزه علیه تبعیض و ظلم ادامه می‌دهند. در این مبارزه حزب توده ایران با تمامی امکانات خود در کنار مردم به‌ستوه آمده از ظلم و جور حکومت ولایی بوده و خواهد بود.

بدرود رفیق میرعبدالله سیار



با اندوه فراوان مطلع شدیم که رفیق میرعبدالله سیار، معلم متعهد و وفادار به آرمان‌های زحمتکشان، نویسنده، شاعر، و پژوهشگر، روز دوشنبه ۲۵ مردادماه ۱۴۰۰، در سن ۷۷ سالگی و پس از عمری مبارزه، تحمل رنج‌ها و زخم‌های به‌جا مانده از شکنجه در سیاه‌چال‌های دو رژیم، در شهر ساری چشم از جهان فروبست.

رفیق سیار در یکم اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۳، در

روستای "کاورد" از توابع شهرستان ساری، در خانواده‌ای زحمتکش چشم به جهان گشود. او آموختن را در مکتب‌خانه آغاز کرد و خواندن گلستان سعدی را نیز از مادرش یاد گرفت و پس از آن جهت کسب دانش حوزوی رهسپار مدرسه علوم دینی ساری شد. از آنجایی که در دوران کودکی از رهروان معارف دینی بود برای تکمیل آن عازم قم شد. پس از گذراندن "سطح" در درس "خارج" شرکت جست و هم‌زمان دانش نو را نیز پنهانی می‌آموخت زیرا طلبه‌ها از آموختن دانش نو منع شده بودند پس از گرفتن دیپلم دبیرستانی از حوزه دل کند و به دانشگاه روی آورد. بلافاصله در کنکور سراسری قبول شد و در سال ۱۳۴۸ وارد دانشگاه شد. رفیق سیار از همان نوجوانی، با تمام وجود ظلم و بی‌عدالتی‌ای که در رژیم ستم‌شاهی بر مردم رواداشته می‌شد را درک می‌کرد، و حيله‌ورزی و ریاکاری دینی را نیز در مراکز تحصیلات معارف اسلامی به‌عینه مشاهده کرده بود. با این پیش‌زمینه فکری بود که رفیق میرعبدالله سیار وارد دانشگاه شد. در این محیط بود که در شکل‌گیری منش شخصیتی و اندیشگی او از استادانی تأثیرگذار همچون "دکتر امیرحسین آریان‌پور" و "دکتر شفیعی کدکنی" بهره لازم را جست، و سطح دانش خود را نیز ارتقا می‌داد. در دوران دانشجویی با به‌دست آوردن و مطالعه آثار کلاسیک مارکسیستی، با مبانی فکری و نظری حزب توده ایران آشنا گردید. در سال ۱۳۵۲ در رشته زبان و ادبیات عرب فارغ‌التحصیل شد. نخستین دستگیری رفیق مصادف بود با پایان دوران دانشگاهی او. پس از روزها بازجویی و فشارهای غیرانسانی، مورد‌های اتهامش معاشرت با گروه‌های سیاسی و فعالیت فرهنگی به او تفهیم گردید. در دادگاه رژیم شاهی، با اینکه هیچ مدرکی علیه‌اش وجود نداشت، به ۸ ماه زندان محکوم گردید. و این برای او فرصتی بود تا از نزدیک با توده‌ای‌ها در زندان آشنا شود. پس از آزادی از زندان اوین و سپری کردن شرایط ناگوار، شغل معلمی را برگزید و به‌استخدام آموزش و پرورش شهر "شاهرود" درآمد. هنوز جوهر کاغذهای بازجویی دوره اول زندانی‌اش خشک نشده بود که در سال ۱۳۵۵ دوباره دستگیر و روانه زندان کمیته مشترک ساواک شد. او این بار به پخش اعلامیه‌های ضد حکومتی، ارتباط با گروه‌های سیاسی، سخنرانی در محیط‌های آموزشی، و ضدیت با نظام شاهنشاهی متهم شد. شش ماه زندان برایش بریدند و او مانند دوره پیشین با شکنجه و دیگر دشواری‌های دوران زندان که به‌شدت جان و روان انسان را متاثر می‌کند با امید و عشق سوزانش به میهن و اقدام در جهت بهروزی و سعادت مردم و زحمتکشان، آن را پشت سر گذاشت. پس از آزادی از زندان، با استفاده از امتیاز تحصیلی از دانشگاه "بی.ان. چاکروورنی" شهر کورد کشترا در هند، در رشته روانشناسی پذیرش گرفت. منع خروجش را با یاری استادان دانشگاه به‌ویژه "دکتر محمد مفتاح" برطرف کرد و راهی هندوستان گردید. چندی بعد با اوج‌گیری جنبش انقلابی مردم ایران، چون دل درگرو میهن داشت، به کشور بازگشت و در کنار هم‌وطنان به‌طور پیگیر و خستگی‌ناپذیر در پیروزی انقلاب سهم خود را ادا کرد. او می‌دانست با فضای نویی که ایجاد شده می‌تواند تجربه و آموخته‌هایش را به‌پای توده‌های کار و زحمت بریزد و به خواستاران آگاهی و تغییر را در کانون‌های فرهنگی و دیگر تشکل‌های صنفی و سیاسی که یکی پس از دیگری در حال شکل گرفتن بودند و مهر و نشان خود را بر سپهر سیاسی آن روزگار نقش می‌زدند، تقدیم کند. او به ادبیات و فلسفه ازجمله آثار

رفیق احسان طبری علاقه خاصی داشت. او تشنه و جویای یادگیری "راز عدالت اجتماعی و رمز حقیقت علمی" بود تا امر آن را در سرزمین بلارده خود پایه‌پای مبارزان میهنش به‌پیش ببرد. رفیق سیار علاوه بر این‌که سال‌ها در مدارس و دبیرستان‌های مازندران مشغول تدریس بود، مقالات و پژوهش‌هایی متعدد نیز در حوزه تاریخ و ادبیات داشت که همواره مورد توجه اهالی فرهنگ و ادب قرار می‌گرفت. از او مجموعه مقاله‌هایی متعدد در کتاب



فروردین و فصلنامه‌های کَلک، و چیستا منتشر شده است. رفیق سیار به‌عنوان شاعر، نویسنده، پژوهشگر و مترجم آثاری چشمگیر دارد که از آن جمله‌اند کتاب عرفان در هاله، کتاب دوجلدی تاریخ طبرستان - بر اساس کتاب مشهور تاریخ طبرستان اثر ابن اسفندیار - و همچنین برگردان شعرهایی از زبان عربی به فارسی که در نامه مردم ارگان مرکزی حزب توده ایران در سال‌های بعد از انقلاب به‌چاپ رسیده است. رفیق سیار تا پیش از دستگیری در آموزش و پرورش چالوس فعال بود. پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و با آغاز دور جدید فعالیت علنی حزب توده ایران، رفیق میرعبدالله سیار به‌دستور حزب فعالیت هایش را در تشکیلات غیرعلنی پی گرفت و با تمام وجود برای حزب از هیچ تلاشی فروگذار نکرد و هر آن چه را که در توان داشت در طبق اخلاص نهاد. در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۶۲ و در یورش دوم گزمگان حاکمیت "ولایت فقیه" به حزب توده ایران، رفیق میرعبدالله سیار نیز مانند بسیاری از هم‌زمانش در مازندران بازداشت و به زندان انداخته شد. روزها و ماه‌ها آزار و اذیت و شکنجه رفیق سیار برای عمله ظلم هیچ دستاوردی به‌همراه نداشت. او با شکیبایی و اعتمادبه‌نفسی ویژه، آموخته‌ها و اندوخته‌های فکری‌اش را در جهت بالا بردن دانش و نیز تقویت روحیه همبندان و ایجاد وحدت و یگانگی به‌کار می‌گرفت. رفیق سیار به‌اتهام عضویت در سازمان مخفی حزب توده ایران ده سال حکم گرفت که چهار سال را گذراند منتها در نتیجه زندان‌های دوران شاه و همچنین صدمه‌های زندان‌های جمهوری اسلامی ازجمله صحنه‌سازی اعدام‌های نمایشی، آویزان کردن‌ها یا در تابوت قرار دادن‌ها، جسم و جاننش آسیب‌های سنگین دیدند. زخم و آثار شکنجه‌های جانکاه، سال‌ها بر جسم و جان رفیق سیار باقی مانده بود و تا آخرین روزهای زندگی او را رها نکرد تا جایی که پس از سال‌ها تحمل مشکلات گوناگون، تن رنجورش بیش از آن تاب نیاورد و سر انجام برای همیشه با دوستان، باران، خانواده و دیگر بستگان خویش وداع کرد و آنان را در غم نبود خود فروبرد. یکی از دوستانش در سوگش چنین می‌گوید: "یادآوری لحظات توهین‌آمیزی که در سیاه‌چال‌های جهنمی بر او گذشت تم را می‌لرزاند و بغض را می‌ترکاند." "باین همه، به‌قول سعدی: "عشق آن حدیث نیست کز دل برون شود."

رفیق میرعبدالله سیار تا آخرین روزهای زندگی‌اش بر اندیشه و آرمان‌های انسانی‌اش پای می‌فشرد و استوار و پابرجا در صفوف حزبش باقی ماند.

حزب توده ایران درگذشت رفیق میرعبدالله سیار را به خانواده و بازماندگان او و به اعضا و هواداران حزب توده ایران، به دوستان و آشنایان و همکاران و فرهنگ دوستان کشور تسلیت می‌گوید.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.



"اپوزیسیون قانونی" با توجیه ضرورت "حفظ" اصلاح طلبی، دیگر بار و در عمل ساکت خواهد ماند.

"اپوزیسیون قانونی" مادامی که به ولی فقیه ملتزم است نمی‌تواند به صورت مستقل در یک حزب سیاسی

نیرو سازمان‌دهی کند، بنابراین بیش از حضوری فردی در اتاق‌های کلاب هاوسی کار بیش‌تری نمی‌تواند از پیش ببرد. متوسط تعداد شنوندگان در اتاق‌های "اپوزیسیون قانونی" و حتی برای کسانی مانند تاج‌زاده روندی نزولی پیدا کرده است، زیرا جز بحث‌ها و انتقادهای تکراری، "چه باید کرد؟" درباره خواست‌های کنونی مردم مطرح نمی‌شود. اصولاً "اپوزیسیون قانونی" از دیدگاهی راست‌گرایانه به بحران‌های اقتصادی-اجتماعی برخورد می‌کند. اعضای جز تئوری‌بافی و دعوت مردم به صبر و شکیبایی در فرایند بی‌انتهای "اصلاح طلبی حکومتی"، یعنی در انتظار استتعاله شدن حکومت اسلامی آن‌هم از راه نصیحت و "پاسخگو کردن" ولی فقیه ماندن، موضوع تازه‌ای را عنوان نمی‌کنند. این بسان همان استدلال‌های گذشته است که نه تنها بر اساس آن چیزی اصلاح نشده، بلکه در هر دوره وضعیت بدتر هم شده است.

تجربه ناپایدار بودن و از دست رفتن همان رفم‌های نیم‌بند در ۸ سال دوره دولت اصلاح طلبان حکومتی و ظهور رویکردی به شدت ضد دموکراتیک‌تر یعنی "حکومت یک‌دست" اصول‌گرایان با پشتیبانی کامل "رهبری" و تکرار دوباره این فرایند- این بار با گمارده شدن رئیسی، قالیباف، و از‌های در رأس سه قوه- بر عبث و مخرب بودن توهم‌آفرینی نسبت به "اصلاح طلبی" بر اساس نصیحت و پاسخگو کردن "رهبری" مهر تأیید دیگری باشد و مصداق این شعر معروف رودکی است که "هرکه نامُخت از گذشت روزگار / نیز ناموزد ز هیچ آموزگار".

حزب توده ایران بر این واقعیت تأکید کرده است که دلیل بنیادی وضعیت کنونی کشور و عامل مسدود کننده برون‌رفت از آن برآمده از وجود و عملکرد حاکمیت مطلق ولایت فقیه است. تقلیل دادن این فرایند به اخلاق یک فرد و رفتارهای شخصی علی‌خامنه‌ای و اینکه ممکن است به او اطلاعات اشتباه می‌دهند، عملاً توهم‌زایی و گریز از واقعیت‌ها است.

مادامی که حاکمیت مطلق ولایت فقیه، یعنی وجود دیکتاتوری‌ای دینی، از چارچوب تصمیم‌گیری‌ها برای شئون اصلی کشورمان طرد نشود، روند قهقرایی وضعیت اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی کشور ادامه خواهد داشت. حتی در صورت دستور ولی فقیه برای بازگشت به مذاکرات برجام و تخفیف یافتن تحریم‌ها، دولت رئیسی در بهترین صورت تنها مدت‌زمانی کوتاه می‌تواند فشار کم‌رشدن بر وضع اکثر قریب‌به‌اتفاق مردم را مدیریت کند. تمام شواهد حاکی از آنند که وضعیت مادی طبقه کارگر و دیگر لایه‌های زحمتکش و فرودستان هرروز وخیم‌تر از روز پیش خواهد شد و امکان سرکوب‌های خونین حکومتی افزایش خواهد یافت. در این ارتباط "اپوزیسیون قانونی" تأثیری بر تحولات نخواهد داشت و در انتها یا محو خواهد شد یا در راه "حفظ نظام" گام خواهد زد تا از آن استفاده ابزاری شود.

بند ناف رژیم ولایتی و بقای آن به سرشت طبقاتی "اقتصاد سیاسی" کشورمان و عملکرد آن وصل است، درعین حال همین اقتصاد سیاسی ناعادلانه خود ریشه اصلی بحران‌هایی هست و در آینده خواهد بود که در برابر "نظام" قد علم می‌کنند. این چنین واکاوی‌ها در واقعیت‌های کشورمان و برخورد جدی به وضعیت مردم‌مان در استدلال‌های دایره‌وار و بحث‌های داغ و طولانی اتاق‌های کلاب هاوسی "اپوزیسیون قانونی" جایگاهی ندارند.

بخش بزرگی از جامعه به این واقعیت آگاه شده است که حاکمیت مطلق ولایت فقیه و فصل الخطاب بودن تصمیم‌های این نهاد سد راه دگرگونی‌های بنیادی به نفع جامعه و مردم است. از این روی، حزب توده ایران بار دیگر تأکید می‌کند به‌جای امید بستن به نصیحت‌پذیری و پاسخگو شدن "رهبری"، با حمایت از اعتراض‌های کارگران، کارمندان، بازنشستگان، و فرودستان و پیوند با اعتراض‌های مدنی و آزادی‌خواهانه در راه تغییر دادن توازن نیرو به نفع جنبش مردمی، "اسلام سیاسی" و جایگاه حاکمیت مطلق ولایت فقیه را می‌بایست به‌چالش طلبید.

ادامه «اپوزیسیون قانونی» و ملتزم ...

سردرگمی شد و فکر کرد که قرار است دوباره وزیر نفت شود! به‌رغم این بلاهت و ندانم کاری قاسمی در صحن مجلس و ارائه دادن برنامه‌های بی‌سروته برای وزارت راه و شهرسازی و با وجود سابقه مفتضحش در ماجرای گم شدن دکل نفتی در سال ۱۳۹۱، به این "سردار سپاهی" سابق یکی از بالاترین تعداد رأی‌های اعتماد داده شد!

به‌رحال با وجود بانديبازي‌های جناحی معمول و ناکارآمدی تک تک اعضای پیشنهادی برای کسب مقام وزارت در دولت، می‌توان گفت که دولت ابراهیم رئیسی در شرایطی کارش را آغاز می‌کند که برای رژیم حاکم تمام فرصت‌ها و امکان‌های بالقوه موجود در درون کشور به‌منظور حل بحران‌های چندوجهی از دست رفته‌اند. در صورت ادامه شرایط در شکل کنونی، هر آنچه را هم که این دولت قرار است به‌انجام رساند یا بتواند انجام دهد، از سطح نازلی از مدیریت پیامدهای این بحران‌ها فراتر نخواهد رفت. بدین‌سان همه نگاه‌ها و بحث‌ها درباره آینده کشور به مسئله تحریم‌ها و پیرو آن به مذاکرات مربوط به آن و ضرورت بده‌بستان‌های پشت پرده جمهوری اسلامی با آمریکا متوجه خواهد شد. در این فرایند ولی فقیه تصمیم‌گیرنده نهایی و رئیس‌جمهورش هماهنگ کننده دستوره‌های او خواهد بود. در سطح جامعه اعتبار خامنه‌ای در مقام تصمیم‌گیرنده نهایی زیر سؤال رفته و به‌شدت در حال افول است، زیرا اکثر قریب به‌اتفاق مردم ولی فقیه را مسئول اصلی وخیم‌تر شدن دائمی وضعیت کشور می‌دانند.

در روز ۲۸ خردادماه ۱۴۰۰ شخص ولی فقیه و مجموع جناح‌های درون "نظام" چه اصولگرا و چه اصلاح طلب، با "ته بزرگی" از جانب مردم روبرو شدند که اثرهای سیاسی آن را هنوز هم در درون هرم قدرت می‌توان دید. به‌علاوه، تصمیم‌های اولیه خطرناک خامنه‌ای از منظر دین اسلام در پیشگیری نکردن از واگیری کووید-۱۹، سپس دستور اکیدش به منع ورود واکسن‌های خارجی در حمایت از تولید واکسن داخلی‌ای که در عمل وجود خارجی نداشت، و سرانجام، "ژرمش شرمگینانه" اخیر او در مورد اجازه دادن به ورود واکسن، میخ دیگری بود بر تابوت اعتبار "تأمینده خدا بر زمین" در سطح جامعه!

تبعات برآمده از بحران‌ها و حساسیت افکار عمومی نسبت به چرایی تصمیم‌گیری‌های منجر به وضعیت کنونی و مقصرانش به آن‌چنان حد بالایی رسیده است که دلیل تراشیدن‌ها و توجیه‌ها بر پایه بحث‌های دینی در مورد نقش خامنه‌ای دیگر بی‌اثر شده‌اند. شرایط آن‌چنان حساس شده است که حتی "منتقدین نظام" مانند مصطفی تاج‌زاده‌ها که صراحت کلام بیشتری دارند و در مقام "اپوزیسیون ملتزم به ولایت" هنوز هم دیکتاتوری حاکم و اسلام سیاسی را استتعاله‌پذیر می‌دانند حالا به‌صراحت از "رهبری" می‌خواهند پاسخگو باشد. هرچند این سنخ از "اپوزیسیون قانونی" و برای نمونه مصطفی تاج‌زاده در سخنان اخیرش در کلاب هاوس، مسائل در مورد "رهبری" را طوری مطرح می‌کند که انگار تصمیم‌های "اشتباه" او صرفاً برآمده از اطلاع‌رسانی اشتباه به شخص خامنه‌ای است. در این ارتباط برای مثال تاج‌زاده نگران است که دیگران شاید "رهبری" را قانع کنند که تا چندماه دیگر می‌توان بمب ساخت یا می‌توان "اقتصاد مقاومتی" را عملی کرد، و بر این اساس "رهبری" دستور دهد که فعلاً نیازی به مذاکره با آمریکا برای برداشتن تحریم‌ها نیست!

هرچند کسانی مانند ابوالفضل قدیانی با جسارت و بدون حسابگری های تاج زاده، مدت‌ها پیش، و صریح‌تر، و صریح‌تر مقام ولی فقیه را مسئول اصلی تصمیم‌های ویرانگر دانسته‌اند و آن را زیر سؤال برده است. به‌رحال تأمل‌برانگیز این است که آستانه ابراز انتقادات به دلیل فشار مردم از پایین در بین "اپوزیسیون قانونی" تا حد اشاره مستقیم به "رهبری" رسیده است.

شواهد اما نشان می‌دهند که سران رژیم ولایت فقیه و دستگاه امنیتی فعلاً این گونه بحث و انتقادات به تصمیم‌های "رهبری" را خطرناک ارزیابی نمی‌کنند و فعالیت انفرادی "اپوزیسیون قانونی" در مکان‌های کنترل‌شدنی مانند کلاب هاوس را تحمل می‌کنند. چون آنان می‌دانند هرگاه محور قدرت- ولی فقیه- در حکومت اسلامی به‌واسطه اوج‌گیری خیزش توده‌ها و آمدن مستقیم مردم به صحنه در خیابان‌ها، کارخانه‌ها، و دانشگاه‌ها به‌خطر افتد و بازمهم سرکوب‌های خونین ضروری و عملی شوند،

ادامهٔ اعلامیهٔ کمیتهٔ مرکزی ...

زندانیان سیاسی اعدام شدند.

هم‌میهنان گرامی!

حزب تودهٔ ایران در جریان "فاجعهٔ ملی" کشتار زندانیان سیاسی، صدها تن از رهبران، کادرها، و اعضا و هواداران خود را که استوار و سربلند در برابر هیئت مرگ حکومت اسلامی ایستادند و حاضر به ابراز انزجار از افکار و عقاید و مبارزهٔ خود نشدند، از دست داد. در میان اعدام‌شدگان توده‌های گروهی از برجسته‌ترین مبارزان راه آزادی، پیوندگان صادق جنبش آزادی‌خواهی میهن ما و کسانی که بیست و پنج سال از عمر خود را در زندان‌های ستم‌شاهی سپری کرده بودند، شماری از کادرهای برجستهٔ جنبش کارگری، نویسندگان و مترجمان و متفکران و هنرمندان برجسته و آزادهٔ ایران، افسران میهن‌دوست و مدافعان حقوق زنان، فعالان جنبش جوانان و دانشجویی کشور، و زحمتکشان از سراسر کشور بودند که خواستی جز بهروزی ایران و تحقق آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی نداشتند.

در سی و سه سال گذشته، حزب تودهٔ ایران همراه با هزاران خانوادهٔ داغدار قربانیان این فاجعه، همواره خواهان روشن شدن گوشه‌های هنوز تاریک‌ماندهٔ این فاجعه، روشن شدن حقیقت دربارهٔ شمار واقعی اعدام‌شدگان، نام آنها، وصیت نامه، محل دفن آنها، دلیل کشته شدنشان و همچنین محاکمه و مجازات سازمان‌دهندگان، آمران و مجریان این جنایت هولناک بوده است. همان‌طور که آیت‌الله منتظری به‌درستی پیش‌بینی کرده بود و نیروهای ملی و آزادی‌خواه کشور نیز از همان فردای روشن شدن این جنایت هولناک اعلام کردند، نام خمینی و تمامی سران رژیم و دژخیمانی همچون رازینی، رئیسی، تبری، اشراقی، و پورمحمدی در تاریخ میهن ما به عنوان جنایتکاران تاریخ معاصر میهن ما ثبت شده است.

هم‌میهنان گرامی!

در هفته‌های اخیر همچنین فیلم‌های تکان‌دهنده‌ای از رفتار غیرانسانی مزدوران انسان‌نمای رژیم ولایت فقیه در زندان اوین با محکومان و زندانیان در فضای مجازی انتشار یافت که سخن‌گویان حکومت اسلامی بعد از انکار اولیهٔ آنها و خود را به ندیدن و ندانستن زدن، بالاخره ناچار شدند اقرار کنند که این فیلم‌ها واقعی است و گوشهٔ کوچکی از فجایعی را نشان می‌دهد که در زندان‌های جمهوری اسلامی اتفاق می‌افتد. نکته‌ای که رسانه‌های گروهی حکومتی به آن اشاره نکردند این واقعیت بود که این رفتار ضدانسانی، که اکنون دهه‌هاست در زندان‌های "نظام نمونهٔ جهان" پدیده‌ای عادی است، از جمله در سال‌های اخیر زیر نظر ابراهیم رئیسی و غلام‌حسین محسنی اژه‌ای در مقام "قاضی القضاة" پیشین و کنونی جمهوری اسلامی در جریان بوده است.

رخدادهای ماه‌های اخیر، از جمله نمایش شکست خوردهٔ برگماری ابراهیم رئیسی به ریاست جمهوری که با رای "نه" قاطع میلیون‌ها ایرانی و تحریم هماهنگ نیروهای مترقی و آزادی‌خواه کشور روبرو شد، نشان داد که فقط با مبارزهٔ سازمان‌یافته و متحد می‌توان رژیم ولایت فقیه را به چالش جدی کشید. تحقق خواست‌های مادران خاوران و همهٔ خانواده‌های جان‌باختگان فاجعهٔ ملی کشتار ۱۳۶۷، از جمله محاکمهٔ مجریان این جنایت مرگبار، فقط با مبارزهٔ سازمان‌یافته برای پایان دادن به نظام سیاسی کنونی ممکن است. بدون اتحاد عمل نیروهای ملی، آزادی‌خواه و دموکراتیک کشور، بدون تدارک و سازمان‌دهی جنبش سراسری مردم چنان به لب رسیده، رژیم ولایت فقیه و رهبری آن همچنان به سیاست‌ها و رفتارهای ضدانسانی و جنایتکارانهٔ خود ادامه خواهد داد.

حزب تودهٔ ایران همراه با مادران خاوران، مادران دادخواه کشته‌شدگان ۹۶ و ۹۸ و همه مادرانی که در سیاه چالهای رژیم فرزندان دلیر و مبارز خود را از دست داده اند، خواهان تشکیل کمیته حقیقت‌یاب برای روشن شدن حقایق و رسیدگی به تمامی خواسته‌های خانواده‌ها است.

یاد شهیدان فاجعهٔ ملی و همهٔ شهیدان راه آزادی و عدالت اجتماعی گرامی باد!

درد بیکران بر همه خانواده‌های جانباختگان، که لحظه‌ای از افشای این جنایت ضد بشری باز نایستادند
حزب توده ایران خواهان آزادی بیدرنگ همه زندانیان سیاسی و عقیدتی است!

پیش به سوی گذار از دیکتاتوری و برقراری حاکمیت ملی و دموکراتیک!

کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، از جمله پروندهٔ شخص ابراهیم رئیسی، به جرم نقض پیگیر حقوق بشر، به کوشش خانواده‌های جانباختگان، مخصوصاً مادران خاوران، احزاب، سازمان‌ها و نیروهای مترقی، و مدافعان حقوق بشر از بایگانی‌ها و تاریخ خانه‌های رژیم بیرون آمده و دادخواهی آن به یک خواست همگانی تبدیل میشود.

انتشار صحبت‌های آیت‌الله حسین علی منتظری در مرداد ۱۳۹۵، که مربوط به جلسهٔ او در تاریخ ۲۴ مرداد ۱۳۶۷ با "هیئت مرگ" اعزامی حکومت اسلامی به زندان‌ها شامل حسین علی تبری حاکم شرع، مرتضی اشراقی دادستان، مصطفی پورمحمدی نمایندهٔ وقت وزارت اطلاعات در زندان اوین، و ابراهیم رئیسی معاون دادستان کشور بود، روشنگر ماهیت پلید و ضدانسانی حاکمان جمهوری اسلامی است. در آن جلسه، آقای منتظری اعدام‌های زندانیان سیاسی را بزرگ‌ترین جنایتی می‌خواند که در جمهوری اسلامی تا آن زمان شده و خطاب به حاضران می‌گوید: "می‌خواهم ۵۰ سال دیگر برای آقای خمینی قضاوت نکنند و بگویند آقای خمینی یک چهرهٔ خون‌ریز، سفاک و فتاک بود؛ و به نظر من، این بزرگ‌ترین جنایتی است که از اول انقلاب تا حالا در جمهوری اسلامی شده است و در تاریخ، ما را محکوم می‌کنند... و شما را در آینده جزء جنایتکاران تاریخ می‌نویسند." (تأکید از ماست)

نکتهٔ مهم و قابل توجه در برخورد سران و سخن‌گویان رژیم ولایت فقیه با این سند مهم تاریخی، دفاع بی‌چون‌وچرای آنها از اعدام‌ها و کشتار جمعی زندانیان سیاسی است که بسیاری از آنها در بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی به زندان‌های درازمدت محکوم شده و در حال گذراندن دورهٔ زندان خود بودند. سران و مسئولان رژیم ولایتی در تمام این سال‌ها با دفاع کردن از این عملکرد جنایتکارانه در عمل نشان داده‌اند که تا این حکومت چهل و جنایت در قدرت است، این شیوهٔ برخورد سرکوبگرانه و خونین با دگراندیشان و مبارزان راه آزادی همچنان ادامه خواهد یافت.

علی‌خامنه‌ای در مقام ریاست جمهوری وقت، با ادعای اینکه افراد در بند با افرادی همکاری کرده‌اند که دست به اقدام مسلحانه در تجاوز به مرزهای جمهوری اسلامی زده‌اند، در دیدار با دانشجویان گفت: "مگر ما مجازات اعدام را لغو کردیم؟ نه! ما در جمهوری اسلامی مجازات اعدام را داریم برای کسانی که مستحق اعدام‌اند... این آدمی که توی زندان، از داخل زندان با حرکات منافقین که حملهٔ مسلحانه کردند به داخل مرزهای جمهوری اسلامی... ارتباط دارد، او را به نظر شما باید برایش نقل و نیت ببرند؟ اگر ارتباطش با آن دستگاه مشخص شده، باید چه کارش کرد؟ او محکوم به اعدام است و اعدامش هم می‌کنیم. با این مسئله شوخی که نمی‌کنیم..." (روزنامه رسالت ۱۶ آذر ۱۳۶۷)

محمد جواد لاریجانی دبیر "ستاد حقوق بشر قوه قضائیه"، که در سال ۱۳۶۷ معاون علی اکبر ولایتی وزیر امور خارجه بود، نیز در مصاحبه‌ای با کانال بی‌بی‌سی (۲۴ بهمن ۱۳۶۷) در پاسخ به این سؤال خبرنگار "که چند اعدام از این نوع وجود داشته است؟" در کمال قسوت از جمله گفت: "من دقیقاً نمی‌دانم. فکر نمی‌کنم تعداد زیادی باشد... هزار نفر، دو هزار نفر، چیز زیادی نیست. ما دو میلیون افغانی و بیش از نیم میلیون عراقی را غذا می‌دهیم... ما افرادی را در زندان داشتیم که متهم به فعالیت مسلحانه علیه کشور بوده‌اند. آنها در انتظار بوده‌اند و هنوز هم هستند تا به‌درستی محاکمه شوند و ممکن است که مجازاتشان اعدام باشد."

برخلاف دروغ‌پردازی‌های رهبران رژیم دربارهٔ دلیل کشتار زندانیان سیاسی، واقعیت این است که در جریان این جنایت خونین، هزاران تن از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق، حزب تودهٔ ایران، سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، فداییان اقلیت، راه کارگر، و دیگر نیروهای مترقی و ملی از جمله مبارزان گرد اعدام شدند که هیچ ربطی به عملیات "قروغ جاپودان" سازمان مجاهدین خلق ایران نداشتند.

آیت‌الله منتظری در خاطرات خود اشاره می‌کند: "اول محرم شد. من آقای تبری که قاضی شرع اوین و آقای اشراقی که دادستان بود و آقای رئیسی معاون دادستان و آقای پورمحمدی که نمایندهٔ اطلاعات بود را خواستم و گفتم الان محرم است. حداقل در محرم از اعدام‌ها دست نگیرید، آقای تبری گفت: "ما تا الان هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده‌ایم، دویست نفر را هم به عنوان سر موضع از بقیه جدا کرده‌ایم. کلک اینها را هم بکنیم، بعد هر چه بفرمایید." در کتاب خاطرات آیت‌الله منتظری آمده است که بعد از صدور فرمان خمینی، بین ۲۸۰۰ تا ۳۸۰۰ تن از

گلخانه‌یی خود را کاهش دهند.

به گفته‌ی والرئ ماسون -دلموت، اقلیم‌شناس آزمایشگاه علوم آب‌وهوای و محیط‌زیست در گیف-سور-ایوت، فرانسه، و



رئیس مشترک کارگروه علوم فیزیکی که مسئولیت تهیه گزارش کنونی را داشته است، اگر میزان انتشار خالص جهانی گازهای گلخانه‌یی تا حدود سال ۲۰۵۰ به صفر رسانده شود [یعنی مقدار انتشار گاز گلخانه‌یی برابر با مقداری باشد که از میزان تولید موجود کاسته می‌شود، یا با استفاده از درخت‌کاری و جنگل‌کاری و روش‌های صنعتی کربن‌زدایی از جو زمین زوده می‌شود] - هدفی که بسیاری از کشورها در سال گذشته به آن متعهد شدند- پس از آن جهان می‌تواند به هدف تعیین شده در توافق پاریس ۲۰۱۵ برسد و گرم شدن کره زمین در قرن بیست‌ویکم را به ۱/۵ درجه سلسیوس بالاتر از دمای زمین در دوره پیشاصنعتی [قرن هجدهم میلادی] محدود کند. او می‌گوید: «آب‌وهوایی که ما در آینده تجربه خواهیم کرد به تصمیم‌های کنونی ما بستگی دارد.»

داغ شدن کره زمین

میانگین جهانی دمای سطح زمین در مقایسه با میانگین این دما در فاصله سال‌های ۱۹۰۰-۱۸۵۰ در حدود ۱/۱ درجه سلسیوس افزایش یافته است - میزانی که از ۱۲۵۰۰۰ سال پیش، یعنی از قبل از اخیرترین عصر یخبندان، دیده نشده است. این فقط یکی از حقایق بی‌پرده‌ای است که همراه با گزارش IPCC، در خلاصه منتشر شده برای سیاست‌گذاران ذکر شده است.

ارزیابی کلی این گزارش بر اهمیت مشخص کردن این موضوع تأکید دارد که اگر رها کردن گازهای گلخانه‌یی در جو به همین صورت ادامه یابد دمای میانگین زمین چقدر افزایش خواهد یافت. این گزارش قابل اعتمادترین پیش‌بینی برای قرن بیست‌ویکم را در اختیار دانشمندان آب‌وهوایی قرار می‌دهد. یکی از معیارهای کلیدی که پژوهشگران برای رسیدن به پیش‌بینی‌های علمی خود استفاده می‌کنند «حساسیت آب‌وهوایی» است، یعنی این معیار که با دو-برابر شدن غلظت یا چگالی دی‌اکسید کربن در جو زمین در مقایسه با میزان این گاز در جو زمین در دوره پیشاصنعتی، هوای زمین در درازمدت چقدر گرم خواهد شد. اگرچه بهترین برآورد IPCC هنوز ۳ درجه سلسیوس باقی مانده است، اما گزارش تازه این هیئت تردید در این رقم را کمتر کرده و با استفاده از شواهدی مانند امار و اطلاعات آب‌وهوایی ثبت شده در عصر امروزی و باستانی، بازه احتمالی دمای میانگین را به ۲/۵-۴ درجه سلسیوس محدود کرده است. در ارزیابی آب‌وهوایی قبلی IPCC که در سال ۲۰۱۳ منتشر شد، این بازه حساسیت فراخ‌تر بود و در حد ۱/۵-۴/۵ درجه سلسیوس گزارش شده بود.

این تنگ‌تر شدن بازه حساسیت آب‌وهوایی، اعتماد و اطمینان دانشمندان به پیش‌بینی‌های خود در مورد آنچه را که در صورت وقوع سناریوهای متفاوت بر روی زمین رخ خواهد داد، افزایش می‌دهد. بر اساس گزارش IPCC، به عنوان مثال در سناریوی انتشار معتدل، که تفاوت اندکی با الگوهای توسعه جهانی امروزی دارد، میانگین دمای جهانی ۲/۱-۳/۵ درجه سلسیوس افزایش خواهد یافت. این بازه کاملاً بیشتر از حد ۱/۵-۲ درجه سلسیوس است که به عنوان هدف، توسط کشورهای تعیین شده که توافق آب‌وهوایی پاریس را در سال ۲۰۱۵ امضا کردند. حتی در این سناریو که دولت‌ها به طور جدی و ضربتی انتشار گازهای گلخانه‌یی خود را قطع کنند، گزارش تازه IPCC پیش‌بینی می‌کند که دمای جهان به احتمال زیاد در سال‌های آتی، از استانه ۱/۵ درجه سلسیوس خواهد گذشت، و پس از آن، در اواخر قرن میلادی کنونی، به زیر این رقم کاهش خواهد یافت.

مایسا روخاس، از نویسندگان اصلی هماهنگ‌کننده این گزارش و مدیر مرکز پژوهش‌های آب‌وهوایی و تاب‌آوری دانشگاه شیلی در سانتیاگو می‌گوید: «آیا هنوز هم می‌توان گرمایش زمین را به ۱/۵ درجه سلسیوس محدود کرد؟ پاسخ

پیرامون گزارش تازه هیئت بین‌دولتی تغییرهای آب‌وهوایی آینده در دستان خود ماست

ارزیابی هشدار دهنده هیئت بین‌دولتی تغییرهای آب‌وهوایی (IPCC) حاکی از آن است که گازهای گلخانه‌یی بی‌تردید عامل اصلی آب‌وهوای غیرمعتاد است که شاهد آن هستیم؛ اما کشورهای جهان هنوز هم می‌توانند از وقوع بدترین پیامدها جلوگیری کنند.

تازه‌ترین گزارش علمی هیئت بین‌دولتی تغییرهای آب‌وهوایی (IPCC) که روز دوشنبه ۱۸ مرداد منتشر شد، واقعیت نگران‌کننده‌ای از آینده حیات بشر و زیست‌بوم روی زمین را نشان می‌دهد. این گزارش البته اشاره‌ای به نظام‌های اجتماعی-اقتصادی کشورها ندارد، و از ارائه راه‌حل مشخص برای معکوس کردن روند جاری گرمایش زمین پرهیز می‌کند، چون کارش محدود به ارزیابی علمی واقعیت موجود است. ولی برای فعالان سیاسی و اجتماعی روشن است که امروزه سرمایه‌داری با استثمار منابع طبیعی زمین به سود خود، کره زمین را به جایی رسانده است که ویرانی آن، حیات نوع بشر را تهدید می‌کند. ویرانی محل‌های سکونت انسان‌ها، سیل‌ها و خشکسالی‌ها و سونامی‌ها، بیماری‌های جدید، اسیدی شدن اقیانوس‌ها، آتش‌سوزی گسترده جنگل‌ها، از بین رفتن باورنکردنی گونه‌های گیاهی و جانوری روی زمین در مقیاس میلیونی، و پدیده مهاجران زیست‌محیطی، از پیامدهای عمده گرمایش جو زمین به دست نوع بشر در دنیایی است که به طور عمده زیر سلطه سرمایه‌داری است. آنتونیو گوتش، دبیرکل سازمان ملل متحد، مطالب منتشر شده در گزارش اخیر IPCC را «نشانه قرمز برای نوع بشر» خواند.

سرمایه‌داری که انگیزه‌اش سود و انباشت سرمایه به هر وسیله ممکن است، فقط به همین فکر می‌کند. سودورزی نظام سرمایه‌داری و غارت منابع طبیعی جهان، تولید اضافی کالاهایی که نه نیازی به آنهاست و نه اکثریت مردم قدرت خرید آنها را دارند، از مبدء انداختن عمدی و تولید کالاهای نو برای تداوم فروش و کسب سود، نظامیگری و به راه انداختن جنگ‌های ویرانگر، گسترش حمل‌ونقل در جهانی سازی سرمایه‌داری و افزایش مصرف سوخت‌های فسیلی/کربنی، و رقابت وحشیانه و «رشد دائمی نامحدود» برای بقای سرمایه‌داری، در حالی که منابع طبیعی تجدیدپذیر محدودند، جان و زندگی میلیاردها انسان و مجموعه حیات بر روی کره زمین را به خطر انداخته است. حفظ محیط‌زیست و نجات زندگی بشر بر روی کره زمین در تضاد با ادامه سرمایه‌داری است. حرکت به سوی سوسیالیسم و اولویت دادن به حفظ زیست‌بوم و حیات انسان‌ها در مقابل سودورزی و ویرانی سرمایه‌داری، تنها راه به جلو است.

در ارتباط با گزارش اخیر IPCC، مجله علمی بین‌المللی هفتگی نیچر («طبیعت») مطلبی منتشر کرده است که ترجمه فارسی آن را در اینجا می‌خوانید.

زمین گرم‌تر از آن است که در ۱۲۵۰۰۰ سال گذشته بوده است بر اساس گزارش هشدار دهنده یکی از سازمان‌های تخصصی سازمان ملل متحد در مورد وضعیت علوم آب‌وهوایی، ادامه وابستگی جامعه امروزی بشر به سوخت‌های فسیلی/کربنی، در حال گرم کردن جهان با سرعتی است که در ۲۰۰۰ سال گذشته بی‌سابقه بوده است، و پیامدهای آن را از هم‌اکنون به صورت خشکسالی‌ها، آتش‌سوزی‌های جنگلی، و سیل‌های بی‌سابقه‌ای می‌بینیم که در حال ویران کردن محل زندگی و سکونت بشر در سراسر جهان است. تازه‌ترین ارزیابی «هیئت بین‌دولتی تغییرهای آب‌وهوایی (IPCC)» وابسته به سازمان ملل متحد این است که اگر انتشار گازهای گلخانه‌یی به همین صورت ادامه یابد، اوضاع از این هم بدتر خواهد شد، و به‌صراحت هشدار می‌دهد که آینده سیاره زمین تا حد زیادی به تصمیم‌ها و انتخاب‌های بشر امروزی بستگی دارد.

ژوین ژانگ، اقلیم‌شناس سازمان محیط‌زیست کانادا در تورنتو، در استان انتاریو، و یکی از نویسندگان اصلی هماهنگ‌کننده تدوین گزارش مزبور که در روز ۹ اوت (۱۸ مرداد) منتشر شد، می‌گوید: «شواهد این موضوع همه‌جا هست؛ اگر کاری نکنیم، اوضاع واقعاً بد خواهد شد.»

این گزارش که طی چند سال با همکاری بیش از ۲۰۰ دانشمند تهیه و تدوین شده است، و در نشست مجازی که هفته پیش برگزار شد به تأیید نمایندگان ۱۹۵ دولت رسید، نخستین گزارش از سه گزارشی است که به ارزیابی وضعیت دگرگونی‌ها و تغییرهای آب‌وهوایی و هدف‌گذاری‌های لازم برای کاهش این تغییرهای زیانبار و سازگار کردن کار و زندگی بشر با آن اختصاص دارد. این گزارش - که بخشی از ششمین ارزیابی آب‌وهوایی IPCC از سال ۱۹۹۰ تا کنون است - کمتر از سه ماه پیش از برگزاری نشست بزرگ بعدی سران دولت‌ها در مورد وضعیت آب‌وهوایی جهان در گلاسکو در بریتانیا منتشر شده است. در آن نشست، دولت‌ها این فرصت و امکان را خواهند داشت که تعهد دهند که مسیر کنونی را معکوس کنند و انتشار گازهای

ادامه نشست همبستگی با مردم افغانستان ...

در حدود دو هزار میلیارد دلار بوده است که از جیب مردم کشورهای این ائتلاف به جیب مجتمع‌های نظامی - صنعتی - خدماتی امپریالیستی ریخته شده است. در این اشغال و سیاست‌های مداخله‌جویانه، ده‌ها هزار نفر در افغانستان، و همچنین هزاران نفر از نیروهای نظامی دولتی و خصوصی اشغالگران، جان خود را از دست دادند یا آواره شدند.

نکته دیگری که در ارزیابی سیاست‌های امپریالیسم در منطقه اهمیت دارد بُعد ایدئولوژیک این اشغال و مداخله بوده که مبارزه آشکار و خشن با اندیشه‌های چپ و مترقی و همیاری با اندیشه‌های قرون‌وسطایی - خصوصاً تقویت عملی "اسلام سیاسی" در منطقه - است. اجازه بدهید به این نکته هم اشاره کنم که برداشت امروزین ما از "اسلام سیاسی" برابر و مترادف بودن آن با "بنیادگرایی اسلامی" است. بر این اساس، "اسلام سیاسی" توصیف کننده گرایشی در کشورهای اسلامی است که اسلام را دیدگاه و نگرشی معرفی می‌کند که برای همه شرایط گوناگون پاسخ‌هایی ایدئولوژیک، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی در خود دارد. "اسلام سیاسی" مَبْلَغ دخالت همه‌جانبه اسلام در جرح و تعدیل کردن ساختارهای اقتصادی - اجتماعی، قانونی، و سیاسی جامعه است. بر این اساس است که ما هم در ایران و هم در افغانستان و هم در عراق در دوران داعش و هم در دیگر کشورهای منطقه اجرای قوانین قرون‌وسطایی خصوصاً بر ضد حقوق زنان و رشد خشونت و سرکوب خونین نیروهای دگراندیش را شاهدیم. آنچه حکومت جنایتکار طالبان در سال ۱۳۷۵ با رفیق زنده‌یاد دکتر نجیب‌الله، و برادرش که در مجتمع اداری سازمان ملل متحد پناهنده شده بودند کردند و آنان را به آن شکل فجیع به قتل رساندند نسخه‌ای بود مشابه آنچه رهبران حکومت اسلامی ایران در سال ۱۳۶۷ به فرمان خمینی و به دست جنایتکارانی حرفه‌ای همچون ابراهیم رئیسی (رئیس‌جمهور برگمارده خامنه‌ای) با هزاران زندانی سیاسی در زندان از جمله صدها تن از رهبران، کادرها، و شخصیت‌های برجسته اجتماعی حزب ما و دیگر نیروهای سیاسی ایران انجام دادند. روشی که تا به امروز و در سرکوب‌های خونین مردم در سال‌های ۹۶، ۹۸ و ماه‌های اخیر نیز تکرار گردیده است.

اشغال افغانستان توسط طالبان با چراغ سبز آمریکا (پس از مذاکرات و توافق نامه دوحه [قطر]) فاجعه انسانی‌ای بزرگ برای منطقه ماست. سکوت تأییدآمیز دولت‌های مرتجع منطقه مثل حکومت جمهوری اسلامی، دولت ارجاعی عربستان، و دولت پاکستان که سازمان اطلاعات نظامی‌اش [آی اس آی (اینتر سرویسز اینتلیجنس)] نفوذی گسترده در رهبری طالبان و رخدادهای مهم دهه‌های اخیر داشته و دارد، زنگ خطر و هشدار به همه نیروهای مترقی و آزادی‌خواه منطقه است. روی کار آمدن دولت رئیسی در ایران که باید گفت از نظر محتوا و به لحاظ سیاسی تفاوتی با شیوه طالبان ندارد و برپایی "امارت اسلامی" در افغانستان و حرکت قطعی حاکمیت ایران به سمت "حکومت اسلامی" با خلافت علی خامنه‌ای و خطر تکرار چنین سناریوهایی در لبنان و عراق، فاجعه‌هایی‌اند که به‌طور مستقیم نتیجه سیاست‌های امپریالیسم و ارتجاع منطقه است.

گزارش‌هایی مبنی بر دیدار "سفیر آمریکا" و نماینده "تاتو" با اشرف غنی در روز پیش از کناره‌گیری از قدرت و خروج فوری‌اش از کابل و نیز با نماینده رهبری طالبان در کابل در ارتباط با انتقال قدرت و توافق در این زمینه، در هفته‌های اخیر در رسانه‌های گروهی منتشر شده‌اند. اشاره به این نکته هم اهمیت دارد که تعدادی از اصلی‌ترین رهبران طالبان در قطر سال‌ها در زندان گوانتانامو زیر کنترل و آموزش نمایندگان سیاسی و امنیتی آمریکا بوده‌اند. اینکه رهبران کشورهای امپریالیستی در هفته‌های اخیر در رابطه با حسن نیت طالبان اظهار امیدواری می‌کنند و این نیروی ارتجاعی را شریکی برای خودشان در آینده افغانستان و منطقه می‌دانند، زنگ‌های خطر را به‌صدا درمی‌آورد. حزب توده ایران در ارتباط با تحول‌های نگران کننده وضعیت در افغانستان، توافق آمریکا با رهبران طالبان در مذاکرات دوحه قطر، و پیامدهای خطرناک آن برای خلق‌های منطقه، ماه‌ها با رفقای ترقی‌خواه افغان در تبادل نظر نزدیک بوده است.

همان‌طور که حزب ما در اطلاعیه اخیرش اشاره کرده، مبارزه امروز ما مبارزه‌ای مشترک است. مردم افغانستان و ایران زیر استیلای حکومت‌های اسلامی‌ای بنیادگرایی رنج می‌برند و از زندگی‌ای شباهت‌شان محروم‌اند. نباید گذاشت این پیکار را خفه کنند. صدای رسای آن باشیم. ما در این برهه مخاطره‌انگیز و دشوار در کنار مردم و نیروهای ملی و مترقی افغانستان می‌ایستیم و همبستگی فعال مان را با مبارزه حیاتی آنان در راه برقراری صلح و دموکراسی و حقوق بشر اعلام می‌کنیم.

ادامه در صفحه ۱۰

معاون شعبه روابط بین‌المللی و سفیر سابق این کشور در ایران، مجارستان و اتیوپی، رفیق دکتر عبدالله نایی، مسوول سابق بخش فرهنگ در کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس کنونی حزب نوین مردم افغانستان، رفیق شهین دوستدار، نماینده تشکیلات دموکراتیک زنان ایران و رفیق محمد امیدوار، سخنگوی کمیته مرکزی حزب توده ایران سخنرانی کردند و به پرسش شرکت کنندگان در جلسه پاسخ دادند. برای اطلاع خوانندگان "نامه مردم" متن سخنرانی رفیق امیدوار و رفیق شهین دوستدار در زیر درج می‌شود:

متن سخنرانی رفیق امیدوار

با سلام به همه شرکت کنندگان و حضار گرامی و سخنرانان عزیز و محترم. اجازه بدهید با ابراز همبستگی با مردم رنج‌دیده افغانستان، خصوصاً با قربانیان حمله تروریستی و جنایتکارانه دیروز که جان ده‌ها انسان بی‌گناه را گرفت صحبت‌هایی را شروع کنم. این حمله ضد انسانی به مردمی که تلاش می‌کردند خودشان را از یوغ حکومت طالبان نجات دهند، بیش از پیش نشان دهنده ابعاد فاجعه‌ای است که مردم افغانستان امروز با آن رو به‌رو هستند. همان‌طور که مطلعید، افغانستان نزدیک چهار دهه به جنگ داخلی و دخالت‌های مخرب امپریالیسم و ارتجاع منطقه‌ای گرفتار است. بازگشت طالبان به قدرت پس از گذشت بیست سال، برای مردم افغانستان و همه نیروهای مترقی و دموکرات در منطقه ما فاجعه‌ای بزرگ است که باید به‌دقت و با هوشیاری با آن به‌مقابله برخاست.

ارزیابی دقیق و واقع‌بینانه شرایط فاجعه‌بار کنونی در افغانستان بدون درک دقیق سیاست‌های امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه در دهه‌های اخیر امکان‌پذیر نیست. همان‌طور که می‌دانیم، در ژوئیه ۱۹۷۹ [تیرماه ۱۳۵۸]، یعنی کمی بعد از پیروزی انقلاب بهمن‌ماه ۱۳۵۷ در ایران، جیمی کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، فرمان دادن کمک‌های پنهانی به مزدوران سیا ساخته به‌منظور سرنگونی دولت مترقی و مردمی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را صادر کرد. صدور این فرمان پیش از ورود نیروهای اتحاد شوروی به افغانستان برای کمک به دولت افغانستان و در پاسخ به مداخله‌های خارجی در افغانستان بود. از سال ۱۹۸۰ / ۱۳۵۹، یعنی زمانی که رونالد ریگان، نامزد حزب جمهوری خواه رئیس‌جمهور آمریکا شد، جنگ اعلام‌نشده‌ای تمام‌عیار از سوی امپریالیسم بر ضد دولت ترقی‌خواه و مردمی افغانستان آغاز شد. حمله‌های گروه‌های تروریستی و مزدورانی مسلح به نام "مجاهدین" که بودجه و سلاح آنان را دولت آمریکا و بریتانیا و حاکمان مرتجع منطقه از جمله عربستان و دستگاه امنیتی دولت پاکستان تأمین می‌کردند آغاز فاجعه‌ای بود که نه تنها افغانستان را از راه پیشرفت و ترقی اجتماعی دور کرد بلکه جنگ و تروریسم را به یکی از مشخصه‌های ثابت و روزمره حیات مردم در افغانستان تا به‌امروز تبدیل کرد.

با پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ در ایران و همچنین پیروزی انقلاب ثور در افغانستان امپریالیسم جهانی به‌سرکردگی امپریالیسم آمریکا نسبت به کاهش نفوذ و ایجاد مانع‌هایی در برابر هدف‌های استراتژیکش در منطقه خاورمیانه و خصوصاً در خلیج فارس و حکومت‌های دست‌نشانده و ارتجاعی آن همچون عربستان سعودی، عراق، و کشورهای عربی خلیج فارس به‌شدت نگران بود. اتفاقی نبود که امپریالیسم در کنار جنگ اعلام نشده در افغانستان جنگ ایران و عراق را نیز برای متوقف کردن انقلاب ایران به دست حکومت دیکتاتوری صدام حسین به‌راه انداخت.

هدف راهبردی امپریالیسم در منطقه سرنگون کردن خشونت‌آمیز دولت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و متوقف کردن اصلاحات اقتصادی در حال انجام در آن کشور و همچنین منحرف کردن انقلاب ایران از هدف‌های مترقی و مردمی آن و در انتها شکست آن بود.

با حمله‌های تروریستی القاعده در روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ / شهریورماه ۱۳۸۰ به برج‌های مرکز تجارت جهانی در نیویورک، امپریالیسم فرصتی تازه یافت تا حضور مستقیم و گسترده‌اش در منطقه را با شدتی بیشتر افزایش دهد. بدین ترتیب ائتلاف نیروهای نظامی کشورهای گوناگون به‌سرکردگی آمریکا و بریتانیا، افغانستان را در نوامبر ۲۰۰۱ / آبان - آذرماه ۱۳۸۰ به اشغال رسمی خود درآورد. بر اساس آخرین برآوردها هزینه اشغال رسمی افغانستان از سوی آمریکا و دیگر کشورهای غربی از ۱۳۸۰ تا ۱۴۰۰

ادامه نشست همبستگی با مردم افغانستان ...

از توجه شما متشکرم.
متن سخنرانی رفیق شهین دوستدار

با سلام و درود به همه رفقا و دوستان گرامی حاضر در اطاق و سخنرانان عزیز، اجازه بدهید که به عنوان نماینده تشکیلات دموکراتیک زنان ایران، صحبت هایم را با اعلام همبستگی و همدردی با مردم رنج‌دیده افغانستان، کشور خونین و زخمی دیروز، که همه نیروهای مترقی و صلحدوست سراسر جهان این روزها نگران آن هستند، شروع کنم.

دوستان و رفقای عزیز! تشکیلات دموکراتیک زنان ایران دو هفته پیش در اعلامیه خود خطاب به فدراسیون دموکراتیک جهانی زنان، نوشته بود که: ما مردم دو کشور، به ویژه زنان علاوه بر هم‌جوار بودن و داشتن زبان و فرهنگ مشترک و سابقه طولانی مبارزاتی، هر دو زخمی تازه‌تفکر ضد زن، اسلام سیاسی هستیم که طالبان و همفکرانشان در افغانستان، نماد عریان این تفکر قرون وسطایی است.

تجربه عینی حاکمیت اسلام سیاسی در کشورهای منطقه از جمله ایران، لیبی افغانستان، عراق و غیره نشان دهنده این نکته کلیدی است که این حاکمیت‌ها چه از نوع ولایت فقیه‌ی آن در کشور ما، یا طالبان در افغانستان، علیرغم ادعاهای با موازین امروزی جامعه انسانی و حقوق دموکراتیک زنان، هیچگونه قربانی نداشته و ایدئولوژی و ایدئولوژی‌ی است که سعی می‌کند تا سیر طبیعی جامعه را به عقب برگرداند.

به طوری که این حاکمیت در کشور ما به علت حضور پرشور نیروهای مترقی در انقلاب، ابتدا با خدعه و تزویر به میدان می‌آید و پس از قبضه قدرت تحت نام اسلام، با استفاده از ابزارهای قانونی و فرهنگی، اندیشه‌های تبعیض آمیز و ضد زن را در عرصه‌های گوناگون گسترش می‌دهد تا جایی امروز که زنان عملاً به شهروندانی درجه ۲ تنزل پیدا کرده‌اند.

اما در افغانستان این تفکر قرون وسطایی با توجه به بافت و پیچیدگی‌های جامعه، بدون نقاب، چهره واقعی خود را نشان می‌دهد. طالبان از همان ابتدا به روال همیشگی‌ی همه مستبدان تاریخ، دشمنی آشکار خود را با حقوق زنان به روشنی اعلام کرد.

بنابر گزارش‌ها، زنان مبارز افغانستان ماهها قبل و در جریان مذاکره‌ی پیمان صلح آمریکا با طالبان همیشه به جامعه جهانی هشدار می‌دادند و از خطر مجدد بنیادگرایی در افغانستان می‌نوشتند.

هنگامی که در سپتامبر گذشته ترورهای خونین و هدفمند، نیروهای مترقی افغانستان مثل: زنان، دانشجویان، و فعالان مدنی و رسانه‌ای و حتی کودکان را هدف قرار داد و در حالی که «معامله‌ی صلح با طالبان ادامه داشت، چیزی که در این مذاکرات اصلاً جای نداشت منافع مردم افغانستان و به ویژه سرنوشت فاجعه‌بار زنان و کودکان و حقوق آنها بود. مردمی که در این ۲۰ سال تحت حاکمیت دولت‌های دست‌نشانده آمریکا، شاهد فقر و فساد، خونریزی، ناامنی و هرج و مرج مخصوصاً در مناطق دور افتاده و روستایی بودند.

امروز طالبان اعلام می‌کند که حقوق زنان حفظ می‌شود اما با «رعایت موازین اسلامی» یا نشریات باید «اسلامی» باشند. شنیدن این جملات و این خدعه‌ها، برای ما کاملاً آشناست و می‌دانیم صحبت از چیست!

رفقا زنان ما بیش از چهل سال است که انواع سرکوب و تبعیض و نابرابری و خشونت را با همین پسوند «اما» شاهد بودند و علیه آن مبارزه کردند. ما تجربه عینی داریم که واپسگرایی و تخریب ممکن است در شکل با هم فرق‌هایی داشته باشند اما کنه باورها و نگاه آن‌ها، همواره با هم مشترک است: زنان شهروندانی درجه چندم‌اند که به عنوان کالا در اختیار مردان قرار دارند و از حقوق مدنی و اجتماعی مانند حق کار، طلاق، حضانت و غیره .. حتی از حق پوشش اختیاری باید محروم باشند. اگر امروز رژیم ولایتی برخی این موارد را نمی‌تواند بطور کامل اجرا کند نتیجه مبارزه و مقاومت و آگاهی جامعه و زنان در ایران است.

همین طور که می‌دانیم اسلام سیاسی تعهدی در برابر حقوق انسان‌ها یا حقوق کودکان ندارد و بنا به ایدئولوژی خود، از احکام ۱۴۰۰ سال پیش، برای حل معضلات اقتصادی و اجتماعی کنونی می‌خواهد استفاده کند. به عنوان نمونه یکی از موارد فاجعه‌بارو بشدت ضد انسانی، ازدواج کودکان است که در ایران و افغانستان به علت فقر خانواده‌ها رواج گسترده دارد و حکومت ولایتی با استناد به احکام شرعی به گسترش ازدواج کودکان برای

حل معضل فقر، دامن می‌زند. شریعت ابزاری برای سرکوب و به بند کشیدن زنان و جامعه تبدیل شده است.

به همین دلیل جمهوری اسلامی ایران از امضای کنوانسیون‌های جهانی به علت عدم تطبیق آن‌ها با احکام شرعی، همیشه سر باز زده و در صورت امضا هم خود را ملزم به اجرای آن نمی‌کند.

بنابراین امروز وقتی که فعالان مدنی، رسانه‌ای و هنری و یا زنان خانه‌دار و مردم عادی افغانستان از خشونت و زن‌ستیزی بیشتر در حکومت طالبان می‌گویند، ما آنها را بخوبی درک می‌کنیم، چون این درد، درد مشترک ماست.

رفقای گرامی!

ترازوی کنونی افغانستان و روز خونین دیروز، نمونه روشنی از طرح دخالت خارجی در امور کشورهاست. دخالتی که در لیبی و عراق و سوریه و .. از طرف امپریالیسم شاهد بودیم که به فاجعه بزرگ انسانی منجر شدند.

برخی رسانه‌های وابسته به نهادهای امپریالیستی و هم پیمانان منطقه‌ای بخاطر وضعیت زنان اشک تمساح می‌ریزند و هم‌زمان دولت‌هایشان سرگرم بستن مرزهای شان اند تا مبادا پناهندگان از آن عبور کنند، و نگاه‌های ترحم آمیز کشورهای غربی، تنها «عکس‌العمل» نسبت به این موج جدید پناهندگان است. این نکته، خشم و نگرانی افکار مترقی جهان را افزایش می‌دهد. چرا که پناهندگان خود قربانیان جنگ و سیاست‌های مخرب امپریالیستی‌اند.

دوستان عزیز!

زنان پیشرو افغانستان و ایران همان طور که در آغاز صحبت‌م اشاره‌ای کوتاه کردم، دارای پیشینه مشترک مبارزاتی هستند که ریشه‌های اولیه آن‌ها اغلب متناظر از اندیشه‌های چپ و مارکسیستی است.

در این جا فرصت خوبی است که بادی کنیم از زنده یاد رفیق‌هایمان راتب زاد مبارز برجسته افغانستان که در سال ۲۰۱۴ در مهاجرت درگذشت. طبق بسیاری از نوشته‌ها، رفیق‌هایمان نقش برجسته‌ای در پایه‌گذاری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان در سال ۱۹۶۵ داشت. تشکیلی که زنان افغانستان را فرا می‌خواند تا صرف‌نظر از تفاوت‌های قومی، قبیله‌ای، مذهبی و زبانی با هم در راه تحقق حقوق و آزادی‌های دموکراتیک زنان و کودکان متشکل شوند.

سهم پیشگامی سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، در روشنگری و سازماندهی جنبش زنان، از جمله توسعه نهادها و شبکه‌های خدمات اجتماعی، آموزشی و فرهنگی برای زنان و کودکان افغانستان انکار ناپذیر است. بر این اساس پایه‌های جنبش‌های مدنی و صنفی زنان، در حکومت دموکراتیک افغانستان شکل گرفت.

در حاکمیت ۲۰ ساله اخیر دولت‌های دست‌نشانده آمریکا، زنان آگاه افغانستان به ویژه در شهرهای بزرگ، با کوله‌باری از تجارب مبارزه مدنی و نیز تاثیر پذیری از مبارزات زنان کشورهای هم‌جوار، توانستند با افزایش آگاهی و تلاش بی‌پایان خود، درهای مدارس و دانشگاه‌ها و بنگاه‌ها را به روی خود باز کنند و به طرز هوشمندانه حتی استفاده از نهادهای دولتی، حضور جسورانه خود در عرصه‌های مختلف هنری، ورزشی و علمی را به جامعه تحمیل کنند.

امروز همین زنان مبارز و شجاع، به همراه جوانان و سایر نیروهای مترقی، یکی از سنگرهای مهم و اصلی مقاومت مدنی علیه طالبان را تشکیل می‌دهند که متأسفانه در رسانه‌های غربی آگاهانه بازتاب درخور ندارند.

در پایان صحبت‌م تأکید می‌کنم که تشکیلات دموکراتیک زنان ایران ضمن همبستگی با مبارزه شجاعانه زنان و مردان افغانستان همراه با همه نیروهای مترقی حمایت خود را از مبارزات برحق مردم این کشور اعلام و اعتقاد دارد که باید همه باهم صدای رسای زنان و کودکان افغانستان برای صلح و یک زندگی عاری از خشونت، و علیه بنیادگرایی باشیم.

و نیز صدای هزاران پناهنده‌ای باشیم که امروز از مرزهای کشورهای همسایه، بدون افغانستان بازگردانده می‌شوند و در معرض خطراند! باید نهاد‌های مترقی جهانی را تحت فشار قرار داد تا برای امنیت جانی زنان و همه آن‌هایی که در شرایط کنونی، در معرض دستگیری و سرکوب و اعدام هستند، با همه توان خود تلاش کنند.

از توجه شما بسیار سپاسگزارم

ادامه پیرامون گزارش نازۀ هیئت دولتی ...

آری است. اما تا زمانی که کاهش فوری، سریع و در مقیاس بزرگ تمام گازه‌های گلخانه‌ای صورت نگیرد، محدود کردن گرمایش کره زمین به ۱/۵ درجه سلسیوس تحقق‌پذیر نخواهد بود.

پیامدهای زیانبار

گزارش IPCC رسته‌ای سرگیجه‌آور از پیامدهایی را فهرست کرده که تغییرها و دگرگونی‌های آب‌وهوایی بر روی زمین داشته است، و در حال حاضر از قطب شمال تا قطب جنوب مشهود است. پوشش یخ‌های دریایی در قطب شمال در اواخر تابستان، در یک دهه گذشته کمترین میزانی بوده است که دست کم در ۱۰۰۰ سال گذشته وجود داشته است. عقب‌نشینی مداوم جهانی یخچال‌های طبیعی دست کم در ۲۰۰۰ سال گذشته بی‌سابقه بوده است. و اقیانوس‌ها با سرعتی در حال گرم [و اسیدی] شدن هستند که از پایان اخیرترین عصر یخبندان در ۱۱۰۰۰ سال پیش تا کنون دیده نشده است.

گذشته از این داده‌های هشدار دهنده، گزارش IPCC بر برخی از مهم‌ترین پیشرفت‌های علمی در درک و شناخت پیامدهای منطقه‌ای تغییرهای زیانبار آب‌وهوایی تأکید دارد، از جمله در جاهایی که گرمای شدید، بارش و خشکسالی شدیدتر بوده و سخت‌ترین ضربه‌ها را زده است. برای نمونه، مناطق گوناگونی در سراسر جهان متاثر از خشکسالی شدید بوده‌اند، و به‌ویژه دو منطقه مدیترانه و آفریقای جنوب غربی شاهد گسترده‌ترین پیامدها بوده‌اند. ژوبین ژانگ می‌گوید که با افزایش دما در آینده، رویدادهای شدید و زیانبار آب‌وهوایی به طور فزاینده‌ای شدیدتر و ویرانگرتر خواهد شد. بر اساس گزارش IPCC، اگر دمای زمین به ۲ درجه سلسیوس بالاتر از دماهای پیش‌صنعتی برسد، تغییر دماهای شدیدی که در سده‌های گذشته هر ۵۰ سال یک بار بر روی زمین رخ می‌داد، حالا احتمالاً هر ۳-۴ سال یک بار رخ خواهد داد. جهان همچنین باید منتظر رویدادهای مرکب و چندجانبه بیشتری باشد، مانند وقوع هم‌زمان امواج گرمایی و خشکسالی‌های درازمدت. ژانگ می‌گوید: "ما فقط از یک چیز ضربه نمی‌خوریم، بلکه هم‌زمان از چند چیز ضربه خواهیم خورد."

تغییرهای برگشت‌ناپذیر

بر اساس گزارش اخیر IPCC، تأثیر گرمایش کره زمین بر چرم‌های طبیعی مانند یخچال‌های طبیعی، ورق‌های یخ، و اقیانوس‌ها، که به‌آرامی همراه با افزایش دما تغییر می‌کنند، قرن‌ها یا حتی هزاره‌ها همچنان احساس خواهد شد. پیش‌بینی می‌شود که سطح دریاهای در سراسر جهان در ۲۰۰۰ سال آینده ۳-۲ متر افزایش یابد، حتی اگر دمای زمین در حد ۱/۵ درجه سلسیوس گرمایش مهار شود. با ۲ درجه گرم شدن دمای زمین، سطح آب دریاهای تا ۶ متر ممکن است افزایش یابد، که کل مناطق ساحلی را که در حال حاضر صدها میلیون نفر در آنها ساکن‌اند، تغییر خواهد داد و زیر آب خواهد برد.

گزارش IPCC هشدار می‌دهد که برخی از شدیدترین اثرهای گرم شدن آب‌وهوا - مانند فروپاشی ورق‌های یخ، از دست رفتن عظیم جنگل‌ها یا تغییرهای ناگهانی در جریان آب اقیانوس‌ها - را نمی‌توان نادیده گرفت، به‌ویژه در سارابوهایی که در آنها انتشار زیاد گازه‌های گلخانه‌ای و گرمایش چشمگیر زمین تا پایان قرن میلادی جاری رخ می‌دهد. اما این گزارش اشاره می‌کند که بزرگ‌ترین تردید و ناروشنی در تمام پیش‌بینی‌های تغییرها و دگرگونی‌های آب‌وهوایی این است که انسان‌ها چگونه عمل خواهند کرد.

اگرچه IPCC سه دهه است که در مورد خطرهای گرمایش کره زمین هشدار می‌دهد، دولت‌ها هنوز دست به هیچ اقدام لازم و اساسی برای چرخش جدی به سوی استفاده از منابع انرژی پاک و متوقف کردن انتشار گازه‌های گلخانه‌ای نکرده‌اند. ژانگ می‌گوید ولی شاید فقط به این دلیل که مردم در سراسر جهان حالا پیامدهای زیانبار و ویرانگر تغییرهایی آب‌وهوایی در پیرامون خود را به چشم خودشان می‌بینند، این وضع در حال تغییر باشد.

ژانگ می‌گوید: "تغییرهای آب‌وهوایی در حال رخ دادن است و مردم در واقعیت آن را احساس می‌کنند. این گزارش فقط اعتبار علمی به مشاهده عمومی مردم می‌دهد که بله، آنچه شما احساس می‌کنید به‌واقع درست است." اما گزارش IPCC چیزی حتی مهم‌تر را نیز بیان می‌کند: بسیاری از وخیم‌ترین پیامدهای تغییرهای آب‌وهوایی را هنوز هم می‌توان پیشگیری کرد، به شرط آنکه همین حالا اقدام قاطع و نه‌اجمی صورت گیرد. به گفته خانم روخاس، هر یک درجه گرمایش اهمیت دارد. او می‌گوید: "این حرف بسیار تأثیرگذاری است. آینده در دستان خود ماست."

ادامه دولت رئیسی در تدارک یورش ...

مستمری فروردین‌ماه ۱۴۰۰، تأمین اجتماعی مبلغ "۲۲۰۰ میلیارد تومان" به بازنشستگان کارگری بدهکار بود. مطابق اطلاعیه هیئت‌مدیره شستا در اول شهریورماه، رضوانی‌فر "از انجام تعهدات شستا برای پرداخت حقوق بازنشستگان" جلوگیری می‌کرد. حسن صادقی، معاون دبیرکل خانه کارگر، با حمایت از عمل شریعت‌مداری در مورد عملکرد رضوانی‌فر، 31 مردادماه، گفت: "ما هانیه چند صد میلیارد تومان به مدیران زیرمجموعه‌های شستا در قالب حقوق، پاداش، اضافه‌کار، و... پرداخت می‌کرد. حقوق‌هایی که به بستگانی که به‌صورت اتوپوسی و قطاری وارد بیکره شستا و زیرمجموعه شدند... مصمم بودم که [با] ۴ تا ۵ هزار نفر از بازنشستگان عضو اتحادیه پیشکسوتان... مقابل شستا تجمع کنم." صادقی مدت‌ها از پرداخت "صدها میلیارد تومان" به نزدیکان رژیم اطلاع داشت، اما حالا از پرداخت بدهی سازمان به بازنشستگان زیر خط فقر سخن می‌گوید؟

دولت رئیسی و وزیر جدید کار آن با دیدگاه‌هایی منسوخ به‌هدف استثمار بیش‌تر زحمتکشانی دینی و فکری و مهار مبارزات کارگری یا به‌میدان گذاشته‌اند. دولت جدید ارتجاع به‌شدت کارگر ستیز است. با مبارزه برای احیای حقوق سندیکایی و تشکیل سندیکاهای مستقل کارگری و تشکل‌های مستقل بازنشستگان و همچنین تشدید جنبش اعتراضی و گسترش اعتصاب‌ها، می‌توان از تاراج اموال کارگران به‌وسیله کارگزاران رژیم جلوگیری کرد.

ادامه فاجعه اعتیاد به مواد مخدر، ...

واپس مانده که در تضاد با علوم‌اند، از منابعی به‌منظور یادگیری شیوه‌های درست‌اندیشی و حقیقت‌پژوهشی محروم شده‌اند که در کنار فقر اقتصادی‌ای که گریبانگیر بسیاری از دانشجویان است و در مواردی بسیار آنان حتی از دسترسی به خوراک کافی ناتوانند، زمینه‌های ناامیدی، پوچی‌گرایی، و ناخرسندی را در روان‌شان به‌وجود می‌آورد و برای به‌فراموشی سپردن وضعیت بدشان به داروهای روان‌گردان روی می‌آورند که در شرایط حاکمیت کنونی دسترسی به آن‌ها سهل‌تر از دسترسی به غذا و دیگر نیازهای حیاتی‌شان است.

در مورد افزایش استفاده از مواد مخدر در دانشگاه‌ها سایت تحلیلی خبری "عصر ایران" گزارش می‌دهد: "ترخ اعتیاد دانشجویان از سال ۸۱ تا ۹۴ حدود ۵۰۰ درصد رشد داشته است" که با در نظر گرفتن وخیم‌تر شدن شرایط اقتصادی و اجتماعی می‌توان انتظار افزایش بیشتر این رقم را در شرایط کنونی داشت.

در کشور ما اکثر کودکان و جوانان از شیوه‌های صحیح و علمی آموزشی و پرورشی محروم‌اند. در مجموع تربیت و رشد روحی کودکان یا دینی است یا با شیوه‌ای به‌غایت غلط، آغشته به خرافات و غیرعلمی و هدایت شده از سوی حاکمیت است. به‌یقین ادامه حکومت استبدادی و ارتجاع نقشی جدی و تعیین‌کننده در ادامه این شیوه از آموزش و پرورش دارند. شیوه‌های غلط تربیتی سبب پس‌زدگی عواطف، بروز عقده‌های ناسالم روحی، احساس خواری، عصبانیت شدید، اندوه و بی‌نشاطی می‌شوند که این پیامدها خود ناهنجاری‌هایی را در جامعه به‌همراه آورده و همچنان خواهد آورد.

برای تغییر در چنین سیستم ناکارآمدی به انقلابی اجتماعی در سیستم آموزش و پرورش ایران نیاز است تا بتوان گام‌هایی جدی در راه پرورش سالم نسل‌های آینده برداشت. بدین منظور و در شرایط کنونی اولین گام، طرد رژیم ولایت فقیه و گذار از حاکمیت ارتجاعی و واپس‌مانده جمهوری اسلامی است.

۱. کادراس - موسسه تحقیقاتی و پژوهشی است که در زمینه یاری رساندن در یافتن راه برتر برای تأثیرگذاری بر روندهای مواد مخدر از کشت، تولید تا مصرف تلاش کرده و از طریق پژوهش‌های خود به ایجاد رویکردهای کارآمد و اتخاذ سیاست‌های مناسب در خصوص جنبه‌های مختلف مبارزه با مواد مخدر و جرائم سازمان یافته یاری رساند.

مقایسه عامیانه اقتصاد خانوار و نقش دولت!

هم‌سنجی‌های ساده می‌توانند فریبنده و حتی خطرناک باشند. هم‌سنجی بین خانوار و نقش دولت یکی از نمونه‌هایی است که فراوان به‌کار گرفته می‌شود. گفته می‌شود یک خانوار نمی‌تواند برای همیشه "قراتر از درآمدش به زندگی ادامه دهد"، یعنی دیر یا زود طلب کارانش نهنه‌تها از دادن وام بیشتر خودداری می‌کنند، بلکه دارایی‌های خانوار را نیز به‌دلیل نپرداختن وام از آنان می‌گیرند، دولت هم به همین ترتیب نمی‌تواند "قراتر از درآمدش به زندگی ادامه دهد"، یعنی برای همیشه و تا ابد وام بگیرد. در چنین حالتی طلبکارانش دیر یا زود از دادن وام خودداری می‌کنند و حتی دارایی‌های آن را ضبط و از آن خود می‌سازند.

این استدلال بسیار پیش‌پاافتاده و متداول است. هرکسی چنین استدلالی را بارها از سوی سخنگویان نهادهایی چون "برتون وودز" و سخنران‌های وزیران دارایی دربارهٔ بودجه در حکم منطقی برای محدود کردن کسری بودجه شنیده است. از آنجا که کسری مالی شاخص نیاز دولت برای گرفتن وام اضافی است، ایجاد کسری مالی به این معنی است که دولت به بن‌بست رسیده و "قراتر از درآمدش به زندگی می‌دهد"، امری که در نهایت به تنگنا و ناکامی می‌انجامد همان‌طور که در چنین شرایطی گریبان‌گیر هر خانواری می‌گردد.

البته در اینجا یک امتیاز جزئی دیده می‌شود. از آنجا که در اقتصاد رو به‌رشد درآمد مالیاتی دولت نیز همچنان افزایش می‌یابد، نسبت کسری مالی به تولید ناخالص داخلی که سالیانه ایجاد می‌شود، همچنان بدهی کل دولت را نسبت به تولید ناخالص داخلی ثابت نگه می‌دارد، به‌شرطی که نرخ سود این بدهی کمتر از نرخ رشد اقتصادی باشد. افزون بر این، اگر نرخ کسری بودجه نسبت به تولید ناخالص داخلی کسری بودجه اندک باشد، اندازه بدهی دولت نسبت به تولید ناخالص داخلی کنترل‌پذیر است. اما هرگونه کسری مالی قراتر از این اندازه کوچک، نرخ بدهی به درآمد را بیش از اندازه بالا می‌برد و از این‌روی وضعیت ناپایدار می‌شود. بر اساس این استدلال است که محدودیت‌های قانونی برای کسری بودجه در حدود ۳ درصد از تولید ناخالص داخلی تعیین شده است. این هم‌سنجی بین خانوار و نقش دولت یکسری خطاگونه و در واقع خطرناک است، زیرا پی‌آیند آن حفظ کسری بودجه و از این‌روی هزینه‌ها و پرداختی‌های دولت است. حتی در شرایطی که به‌دلیل کمبود تقاضای (برای کالا و خدمات) یکبارگی گسترده وجود دارد. به بیانی دیگر، معیشت میلیون‌ها کارگر در قریب‌گاه این هم‌سنجی خطاگونه بین خانوار و دولت فدا می‌شود.

تفاوت بین خانوار و نقش دولت از واقعیت پایه‌ای آنچه در زیر می‌آید ناشی می‌شود: چنانچه دولت کسری بودجه خود را از وام گرفتن از خارج از کشور تأمین کند (نیاز به آن تنها در صورتی رخ می‌دهد که بخشی از افزایش تقاضای کل به‌دلیل هزینه‌های بیشتر دولت در قالب واردات بیشتر از "درز کند" و حتی می‌تواند از چنین "درزی" با محدودیت‌های مالیاتی بر واردات و شیوه مناسب هزینه‌های دولت جلوگیری کرد)، وام آن از اشخاصی در داخل کشور است که حق بستن مالیات بر آن‌ها را دارد. در صورت کنترل‌ناپذیر شدن بدهی، می‌تواند برای کاهش متناسب بدهی‌اش، هر زمان نرخ مالیات داخلی‌اش را افزایش دهد. این کاری است که از عهده یک خانوار بر نمی‌آید. هنگامی که خانواری از دیگران وام می‌گیرد، هیچ‌کس بر آن‌ها ندارد. برای سبک‌سازی بدهی‌اش نمی‌تواند سرچشمه‌های آن‌ها را دست‌کاری کند. اما نه برای دولت که می‌تواند مالیات شهروندان را، چه به آنانی که بدهکار است و چه به دیگرانی که بدهکار نیست افزایش دهد.

ممکن است پنداشته شود که کسری بودجه را نمی‌توان با وام گرفتن از شهروندان تأمین کرد، زیرا آنان "اندوخته مالی" کافی برای وام دادن به دولت ندارند. اما چنین اندیشه‌ای باعث می‌گردد که نکته مهم در مورد شکل عملکرد کسری بودجه یکسری دریافت نشود. کسری در درآمد مالی (با فرض اینکه اثرهای آن به‌دلیل واردات "درز نکند") باعث افزایش تقاضای کل و در نتیجه افزایش تولید و اشتغال می‌شود و بنابراین موجب پس‌اندازهای بیشتری می‌گردد. در واقع تا زمانی که موجب پس‌اندازهای اضافی در مالکیت فردی می‌گردد (با سرمایه‌گذاری خصوصی) با اندازه کسری مالی هم‌تراز می‌گردد به افزایش تولید خود ادامه می‌دهد. بنابراین کسری مالی تمام پس‌اندازها را در اختیار مالکیت خصوصی قرار می‌دهد که از آن وام می‌گیرد. دیگر نمی‌توان بهانه آورد که در دارایی‌های فردی اندوخته مالی کافی برای تأمین کسری مالی وجود ندارد.

این که بگوییم کسری در درآمد مالی، یعنی وام‌گیری دولت برای تأمین

هزینه‌بندی بیشتر، با وام‌گیری خانوار رویهم‌رفته متفاوت است و نمی‌توان دولت را هم‌تراز با خانوار مشاهده کرد به این معنا نیست که کسری مالی بهترین راه برای تأمین هزینه‌های دولت است. گرفتاری کسری مالی باید با صراحت از آنچه در بالا گفته شد روشن شود: از آنجا که پس‌اندازهای اضافی خصوصی (یعنی ثروت خصوصی اضافی) هم‌تراز با خود ایجاد می‌کند و از آنجا که کم‌وبیش تا اندازه زیادی بخش‌های مرفه جامعه می‌توانند اندوخته مالی داشته باشند، هزینه‌های دولتی که از کسری بودجه تأمین مالی می‌شود، نابرابری ثروت را افزایش می‌دهد. اگر دولت به‌جای وام‌گیری، بر این اندوخته‌های اضافی مالیات ببندد، یعنی اگر کسری مالی نداشته باشد اما بودجه خود را با افزایش مالیات موازنه کند، آنگاه افزایش در نابرابری در ثروت پیش نخواهد آمد. همان‌طور که کاهش از ثروت خصوصی در مقایسه با حالت نخستین وجود نخواهد داشت.

بنابراین، دولتی با کسری مالی به سبب هزینه کردن بیشتر از آنچه درآمد دریافت می‌کند بدتر از دولتی است که هزینه‌هایش را از طریق مالیات بستن (بر اساس توزیع ثروت) تأمین می‌کند، اما بهتر از هزینه نکردن دولت (به‌نام کنترل کسری بودجه) است، زیرا بی‌شکایت با دومی، شرایط زندگی میلیون‌ها کارگر بیکار را با فراهم آوردن شغل بهبود خواهد بخشید.

به همین ترتیب، این واقعیت که کسری مالی بر اساس هم‌سنجی بین دولت و خانواد در مورد وام‌گیری ناپسند و نپذیرفتنی است به این معنا نیست که این دلیل واقعی مخالفت با آن است. گفتن اینکه این هم‌سنجی اشتباه است دلیلی کافی نیست که مخالفت سرمایه‌های بین‌المللی را با کسری مالی دولت‌ها کاهش دهد. دلیل واقعی مخالفت در این واقعیت نهفته است که فعالیت مستقیم دولت در زمینه افزایش تقاضای کل که سرمایه‌داران را دور می‌زند، مشروعیت اجتماعی سرمایه‌داری را منزلزل می‌کند. واهمه از این پیش‌آمد باعث می‌شود آن‌سان که آشکار است نهادهای مالی از این هم‌سنجی ساده و قانع‌کننده بین دولت و خانوار بر آن‌اند که دولت را از هزینه کردن بازدارند. هم‌سنجی دلیل نیست؛ بلکه آن استدلال ظاهری و از پیش ساخته شده‌ای است که برای توجیه بی‌عمل‌گرایی دولت به‌کار گرفته می‌شود.

اما این همه ماجرا نیست. تلاش آگاهانه‌ای در چرخهٔ تولیدیسم صورت می‌گیرد تا در واقع دولت را به سطح خانوار کاهش دهد، به‌طوری‌که هم‌سنجی نادرست با گذشت زمان به واقعیت تبدیل شود. البته این گرایشی عمومی در کارکرد سرمایه‌داری نولیبرال است. نفی ماهیت حاکمیت دولت و کم‌اهمیت نشان دادن نقش دولت از هر سازه اقتصادی دیگر مانند یک خانوار یا یک بنگاه اقتصادی، ویژگی اصلی رژیم نولیبرال است.

یکی از نشانه‌های آن، مقایسه بین بخش دولتی و بخش خصوصی از نظر سودآوری است که با هدف کم‌ارزش و فرودست جلوه دادن بخش دولتی انجام می‌گیرد. این ترفند در بطن همان گفت‌وگو پذیرفته جای گرفته است، یعنی این فرض ضمنی که نقش بخش دولتی هیچ تقاوتی با نقش بخش خصوصی ندارد، و دولت با دیگر ابرشرکت‌های خصوصی هیچ تقاوتی ندارد پس باید همان‌گونه درباره‌اش دوری شود. با آغاز کردن با چنین فرضی تلاش می‌شود نقش اجتماعی بخش عمومی دولت کم‌اهمیت جلوه داده شود و سپس آن را به‌سوی "سودآوری" براند. بنابراین، بانک‌های بخش دولتی زیر فشار قرار می‌گیرند تا سودآورتر شوند، به همین دلیل آن‌ها به رد اعتبار به بخش‌های اولویت‌دار مانند کشاورزی آغاز می‌کنند.

به همین ترتیب، وظیفه مالیاتی استقلال در عمل دولت، همان‌طور که دیدیم، دولت را به‌نام وام‌گیرنده از یک خانوار متمایز می‌کند، و بر آن است که چنین وظیفه‌ای را از دولت به‌ویژه نقش آن در برابر بخش خصوصی بریاید. افزایش درآمدهای مالیاتی شرکت‌ها که بیش از هر چیز برای گردآوری پس‌اندازهای اضافی‌ای ناشی از کسری بودجه ضروری است، از اختیار دولت پیرون است. این امر به این دلیل است که هرگونه مالیات بستن بیشتر به بخش ابرشرکت‌های خصوصی، سرمایه‌های بسیار جهانی را ناخشنود می‌سازد. کوتاه سخن، دولت به‌گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی در امر وام گرفتن مانند یک خانوار فرومانده است. بنابراین سرمایه‌داری نولیبرال تنها به یک هم‌سنجی اشتباه میان دولت و سایر بنگاه‌ها دست نمی‌زند، بلکه نقش استقلال عمل دولت را از بین می‌برد و اصرار دارد که دولت واقعی منش و ویژگی‌هایی را بپذیرد که سرمایه نولیبرال برایش انگاشته است.

به همین ترتیب مبارزه با نولیبرالیسم باید زنده کردن دوباره ماهیت استقلال عمل دولت را در دستور کار داشته باشد. اما برای اینکه چنین امری پیش آید، دولت باید ویژگی طبقاتی متفاوتی داشته باشد. برای بی‌اثر ساختن و پس زدن سرکردگی سرمایه‌های جهانی شده، دولت باید از پشتیبانی اتحاد کارگران و دهقانان برخوردار باشد و هماهنگ با نیازهای معیشتی آنان سیاست‌های همگانی‌اش را به‌پیش برد.



* افزایش هنجارهای نگرشی و فرهنگی شیطان‌سازی، محکومیت، تحریم، مجازات.

افزون بر این سیاست‌های جهانی، سیاست‌های ویرانگر منطقه‌ای و داخلی‌ای دیگر مانند درگیری‌های قومی، فساد، افراط‌گرایی بنیادگرایان، و تروریسم را هم باید بر آن‌ها افزود. آسیب‌های سهمگین چنین سیاست‌هایی در ناحیه شاخ آفریقا را به صورت جمعی و جداگانه در هر کشوری می‌توانیم ببینیم. تاریخ نشان می‌دهد که روی هم رفته موضع‌گیری‌ها و سیاست‌های دولت ایالات متحده در آفریقا سراخر پیامدهایی مرگ‌بار برای مردم این قاره به همراه آورده است. یک دهه پیش، چند نفر از همین افرادی که اکنون در دولت بایدن مقام مسئول دارند، همدست ویران‌سازان لیبی و کشتار مردم آن کشور به رهبری سازمان ناتو و ایالات متحده بودند. چنین ویرانگری‌ای زیر نام محافظت از فعالان "دموکراسی خواه" در برابر تهدید کشتار همگانی از سوی معمر قذافی "توجیه" شد، ولی در واقع به این دلیل بود که لیبی راهبندی در تحقق هدف‌های ژئواستراتژیک‌شان بود. ایالات متحده و متحدانش در ناتو به کشتار، مجروح و زمین‌گیر کردن هزاران لیبیایی دست زدند. و بخشی از رهبران ایالات متحده در آن زمان (مانند وزیر خارجه‌اش هیلاری کلینتون) به کام‌جویی از دیدن تصویرهای ویدئویی قتل وحشیانه و آزاردهنده قذافی نشستند.

زندگی مردم آفریقا در آنتیوپی، در شاخ آفریقا یا در هر جای دیگر این قاره برای ایالات متحده و متحدانش در اتحادیه اروپا و ناتو اهمیتی چندانی ندارد. نگرانی آن‌ها تنها زمانی است که دسترسی به هدف‌های ژئوپولیتیک‌شان به‌خطر می‌افتد که در آنتیوپی و اریتره موردهای مهم از این قرارند:

کنترل یا نفوذ غیرضروری بر تنگه باب‌المنذب، نقطه‌ای که برای تأمین انرژی جهانی حیاتی است. به چالش کشیدن حضور نیرومند چین؛ و اعمال فشار به اریتره- تنها کشوری که در این قاره زیر بار سلطه فرماندهی آفریقایی ایالات متحده (AFRICOM)- نرفته است. آفریقا نه تنها به سبب عامل‌های داخلی و قومی، آن گونه که تبلیغات منفی می‌خواهند به ما بیاورانند، بلکه به سبب چندین سده استعمارگری اروپا و ده‌ها سال نواستعمارگری ایالات متحده و اروپای غربی کم‌توسعه و بی‌ثبات مانده است. همان‌طور که بر ضد لیبی انجام شد، امپریالیسم آمریکا به‌دروغ پراکنی و پخش اطلاعات نادرست دست می‌زند تا از پیچیدگی، بافت تاریخی، و واقعیت‌های سیاسی در شاخ آفریقا به‌سود خود بهره‌گیری کرده و بهانه‌ای برای مداخله بیشتر پیدا کند. وزیر امور خارجه ایالات متحده، آنتونی بلینکن، در ۲۳ مه ۲۰۲۱/۲ خردادماه ۱۴۰۰، در بیانیه‌ای مطبوعاتی گفت: "اگر کسانی که به روند گره‌گشایی بحران در تیگرای [از مناطق آنتیوپی] کم‌بها می‌دهند از این مسیری که در پیش گرفته‌اند برنگردند، باید منتظر واکنش‌های بعدی ایالات متحده و جامعه بین‌المللی باشند. ما از دولت‌های دیگر می‌خواهیم که در انجام این اقدام‌ها به ما بپیوندند."

پروفیسور آمینا ماما (مدیر برنامه مطالعات جنسیت، جنسیت‌گرایی و زنان در دانشگاه کالیفرنیا)، در شهر دیویس، در مصاحبه اخیرش گفت: "نظامی‌سازی، درگیری‌های خشونت‌آمیز، جنگ‌های داخلی، حکومت نظامی، و همه سیاست‌های منجرکننده و فراگیر، اثرگذار اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، رویکردها، گفتمان‌ها، و راه‌کارهای نهادهای نظامی، راه‌بندهایی عمده در پیشرفت آفریقا به‌سوی دموکراتیزه کردن، رشد، و عدالت جنسیتی است." صلحی عادلانه با خواست‌های واقعی امنیتی و راهبردی‌ای باید برای غیرنظامی‌سازی منطقه برقرار گردد. باید فرهنگ‌هایی بسط یابند که میراث ویران‌سازی نظامی‌گرایی‌ای را که امروز در جای‌جای جامعه‌های آفریقایی ریشه دوانده، دگرگون سازند. تا زمانی که پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در سراسر این قاره در جنب‌وجوش‌اند چشم‌اندازی از چنین دگرگونی‌ای دیده نمی‌شود.

امپریالیسم ایالات متحده در خفا سرگرم پیاده‌سازی چه برنامه‌هایی در آفریقا است؟

دریافت خبر از آنچه در قاره آفریقا می‌گذرد و پی بردن به آن کم‌وبیش ناممکن است. به‌نظر می‌رسد که این قاره یک‌سر بیرون از سامانه راداری رسانه‌ها جای دارد. باین حال، هر چه در آفریقا روی دهد پیامدهایش سراسر جهان را در بر خواهد گرفت. از این‌روی، شناخت عاملی که این قاره را پیوسته دستخوش ناآرامی و تلاطم‌های سیاسی می‌کند ضرورت دارد.

شاخ آفریقا از هشت کشور اوگاندا، سودان، سودان جنوبی، کنیا، اریتره، جیبوتی، اتیوپی، و سومالی تشکیل شده است. این کشورها از جیبوتی و اریتره گرفته تا سومالی و اتیوپی همواره دستخوش مداخله‌جویی‌ها و دست‌اندازی‌های بین‌المللی‌اند که باعث ناپایداری شدید در منطقه می‌شوند. امپریالیست‌های غربی همچنان به حمایت از دیکتاتورها و جلوگیری از هرگونه تلاش برای استقلال‌یابی این کشورها ادامه می‌دهند. درحالی که کشورهای کناره خلیج فارس که زیر چتر حمایت غرب‌اند منطقه را به میدان نبرد بر ضد نته‌تها ایران، بلکه بر ضد یکدیگر تبدیل می‌کنند.

هنگامی که جنگ سرد پایان یافت، گروه‌های اصلی قدرت در ایالات متحده با انگیزه‌هایی بلندپروازانه و برتری‌جویانه بر آن شدند تا جهانی یکپارچه و تک‌قطبی شکل دهند که زیر "ارشاد و راهنمایی" آن‌ها فعالیت کنند. چنین نقشه‌ای چندپارگی جهان و ایجاد قلمروهایی راه‌یاب و اثرگذار از راه دست‌چین کردن دولت‌هایی جایگزین یا کشورهای "لنگر انداخته یا بی‌خطر" برای کنترل کشورهای دیگر را شامل می‌شد. چرایی وجود بحران‌های کنونی جهانی و منطقه‌ای را می‌توان برآمده از این چشم‌انداز سیاسی نادرست دریافت و ادامه تنش‌هایی آزاردهنده که ما در شاخ آفریقا شاهدیم، گواه این وضعیت است.

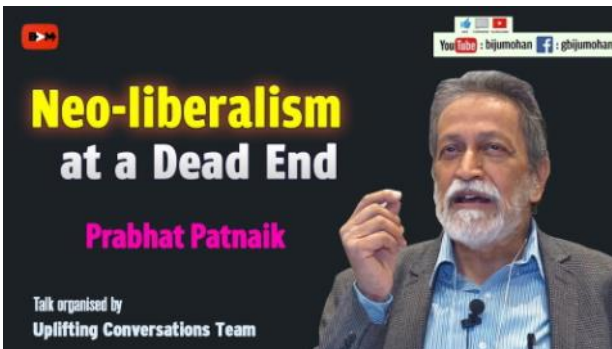
ایالات متحده به سبب اهمیت سیاسی و جغرافیایی‌ای که این منطقه در آفریقا یعنی شاخ آفریقا دارد، به مداخله‌جویی دست می‌زند. جمهوری جیبوتی در ساحل آفریقای دریای سرخ (بحر احمر)، در ورودی جنوبی آبراه مهم که از جنوب وارد کانال سوئز در مصر می‌شود، واقع شده است. این کشور کوچک از سوی اتیوپی با بیش از ۱۱۰ میلیون نفر، سومالی با بیش از ۱۵ میلیون نفر، و اریتره با بیش از ۶ میلیون نفر احاطه شده است.

اگرچه جیبوتی یکی از کوچک‌ترین کشورهای جهان است، اما هم‌اکنون بیش از سایر کشورهای آفریقایی میزبان کارکنان نظامی ایالات متحده است. کم‌وبیش ۴ هزار تن از کارکنان نظامی آمریکا در این قاره سال‌ها است که به‌طور موقت در این کشور مستقر شده‌اند. اردوگاه لمونیر در نزدیکی فرودگاه شهر جیبوتی، تنها پایگاه دائمی ایالات متحده در آفریقا است و در نظارت و عملیات جنگی بر ضد القاعده و دیگر گروه‌های افراطی در منطقه نقشی کلیدی دارد. جالب است بدانید که ایالات متحده به دولت سودان برای ارسال نیروهای نظامی‌اش در حمایت از کشتار عربستان سعودی در یمن هیچ‌گونه اعتراضی نکرده است. گرچه جیبوتی از اهمیتی ویژه برخوردار است ولی ایالات متحده کمابیش در همه کشورهای آفریقایی حضور نظامی دارد. بر اساس آمار پنتاگون در ژوئن ۲۰۲۱/۲ خرداد- تیرماه ۱۴۰۰، ایالات متحده در بیشتر کشورهای دست‌کم شمار اندکی کارکنان نظامی فعال دارد که به‌طور موقت در آنجا مستقر شده‌اند. برنامه راهبردی ایالات متحده در آفریقا به‌طور عمده تجهیز نیروهای نظامی کشورهای آفریقایی و کمک به متحدانی مانند فرانسه برای پیشبرد سیاست‌های نواستعماری‌شان به‌منظور ایجاد ظرفیت‌های امنیتی این کشورها و ایجاد ثبات در منطقه است. به‌نظر می‌رسد این برنامه راهبردی بدون کارایی لازم است. کشوری که بیشترین کارکنان نظامی ایالات متحده پس از جیبوتی در آن استقرار دارند، کشور نیجریه است با حدود ۸۰۰ نفر نظامی آمریکایی در آن. پس از آن به‌ترتیب، کشور سومالی- همسایه جیبوتی- میزبان حدود ۴۰۰ نفر و کشور کامرون میزبان ۱۰۰ نفر کارمند نظامی از ایالات متحده‌اند.

برخی از پیامدهای کلیدی سیاست نادرست ایالات متحده بر این پایه‌اند:

- * پیامد حق حاکمیت مردم و ملت‌ها؛
- * نقض فاحش حقوق بین‌الملل؛
- * دخالت در امور داخلی سایر کشورها؛
- * روی آوردن به هراس‌آفرینی و منطق زور؛
- * فلج کردن هم‌اندیشی و سازگاری منطقه‌ای و بین‌المللی به‌قصد کشاندن آن‌ها به زیر سلطه؛
- * بحران‌سازی، برانگیختن درگیری و دودستگی به‌منظور مدیریت وضعیت آشفته ناشی از آن؛

نولیبرالیسم و راست افراطی



نخست به نظر می آمد دست کم در مخالفت با گنجاندن سیاست‌های نولیبرالی در چارچوب اتحادیه اروپا مخالفت می کند ولی در واقعیت امر او با استفاده یکپارچه از واحد پولی "یورو" در سراسر اروپا مخالف بود و اکنون هم سکوت اختیار کرده و تمام اصول بنیادین برنامه‌های اقتصادی اتحادیه اروپا را پذیرفته است.

پشتیبانی از سیاست‌های نولیبرالیسم از سوی راست افراطی اروپا به‌تازگی با بیانیهای مشترک از سوی شانزده حزب راست افراطی اروپا به‌طور رسمی بیان شد که عبارتند از: "فیدرز" ویکتور اوربان در مجارستان، "جبهه ملی" مارین لوپن در فرانسه، "حزب آزادی" در اتریش، "حزب قانون و عدالت" در لهستان، "ووکس" در اسپانیا، "لیگ شمالی" و همچنین "برادران ایتالیا" در ایتالیا. در این بیانیه مشترک به برنامه‌های اقتصادی اتحادیه اروپا هیچ اشاره‌ای نشده بود [نگاه کنید به: توماس فازی، فیلم‌ساز و خبرنگار، کتاب "ابتکار دلفی"، ۹ ژوئیه / ۱۸ تیرماه]. در این بیانیه بر لزوم حفظ فرهنگ‌های ملی در اروپا، و به‌همین ترتیب بر سنت‌های دو مذهب یهودیت و مسیحیت در قاره اروپا (که از سوی نیروهای راست افراطی همچون راهی برای حمله به اقلیت‌های مذهبی پیش کشیده می‌شوند) نیز تأکید می‌شود. اما به خروج از واحد پول رایج یا پس زدن سیاست‌های تحمیلی سخت‌گیرانه و سخت ریاضتی بر هر کشور عضو اتحادیه که با واحد پول یورو سروکار دارد هیچ اشاره‌ای نشده بود. درست است، هم اکنون به‌دلیل بیماری همه‌گیر کووید-۱۹ اتحادیه اروپا اجرای کامل مقررات مالی پیمان ثبات و رشد (SGP) خود را سست کرده و پرداخت کسری‌های مالی کشورهای عضو را با سخت‌گیری دنبال نمی‌کند. اما این آسان‌گیری طولانی نخواهد بود و کمیسیون اروپا چندین بار پیش اعلام کرده است که این نهاد اجرایی در سال ۲۰۲۳ / ۱۴۰۲ با تمام نیرو به روال کار خود بخواهد گشت. حزب‌های راست افراطی در بیانیه مشترک عقب انداختن تاریخ برگشت سخت‌گیرانه این نهاد را هم حتما درخواست نمی‌کنند.

اینجا پرسشی مطرح می‌شود که چرا راست افراطی حتما پیش از روی کار آمدن در بیشتر کشورها، نسبت به بنگاه‌های اقتصادی بزرگ این طور رام و فرمان‌بردار شده است؟ چرا از این نظر با نمونه‌های نخستین آن در سال‌های نیمه نخست دهه ۱۹۳۰ میلادی / سال‌های نیمه نخست دهه ۱۳۰۰ خورشیدی تفاوت دارد؟ پاسخ اساسی به این پرسش در این واقعیت نهفته است که برخلاف دهه ۱۹۳۰ / دهه ۱۳۰۰ که فعالیت سرمایه‌های مالی حتماً اگر در سطح بین‌المللی حضور می‌داشت در اساس در کشوری ریشه داشت و به یاری از سوی دولتی مرکزی وابسته بود، اما سرمایه‌های مالی معاصر جهانی‌شده است. این یک سرمایه‌ای جهانی‌شده است که با سرمایه‌های مالی وابسته به یک دولت - ملت در تضاد قرار می‌گیرد. هر کشوری که قصد کند با سیاست‌های نولیبرالیسم و پذیرش ریاضت اقتصادی‌ای که همواره در پی دارد درگیر شود ناگزیر خواهد بود که از روند جهانی‌سازی کناره‌گیری کند که این اقدام نیز آن کشور را در گردابی از جریان‌های مالی جهانی قرار می‌دهد که به‌موجب آن استقلال مالی دولت خود را تضعیف می‌کند. در چارچوب اروپا این به‌معنای خروج از اتحادیه اروپا است، زیرا اتحادیه اروپا ابزاری است که از طریق آن سرکردگی سرمایه جهانی‌شده نمود پیدا می‌کند. آن سرمایه‌های مالی که از کشور خاصی سرچشمه گرفته است، از آنجا که در چرخه سرمایه‌های مالی جهانی‌شده درآمخته، مخالف هرگونه کناره‌گیری است. بنابراین برنامه کار کناره‌گیری [از نولیبرالیسم] باید به گونه‌ای باشد که از حمایت طبقه‌های دیگر جامعه - مهم‌تر از همه طبقه کارگر - برخوردار باشد و می‌دانیم که راست افراطی هیچ‌گاه سود و

سراسر جهان در دوران معاصر شاهد فعالیت رو به افزایش سازمان‌ها و حزب‌های دست‌راستی، فاشیستی، شبه‌فاشیستی یا نوافاشیستی بوده است که عملکردشان یادآور سال‌های نیمه نخست دهه ۱۹۳۰ میلادی / سال‌های نیمه نخست دهه ۱۳۰۰ خورشیدی است. حکومت‌های فاشیستی کم‌وبیش همواره به سود سرمایه‌داری انحصاری بوده‌اند و در خدمت آن‌اند. امروز بخش نوپای آن‌ها به‌طور مشخص کم‌تر "لیبرال" اند و بیش‌تر به واپس‌گرایی گرایش دارند. گئورگی دیمتروف، رهبر انترناسیونال کمونیستی یا کمینترن، در کنگره هفتم این اتحادیه وزگی‌های یک دولت فاشیستی را این گونه برشمرد: "تروریسم آشکار دیکتاتوری واپس‌گرایانه‌ترین بخش سرمایه‌های مالی". از سویی دیگر در آن زمان جنبش‌های فاشیستی بر ضد سوداگری شرکت‌های بزرگ بود که پا گرفتند. فاشیست‌ها پس از گردآوری نیرو از راه سخنان و شعارهای عوام‌فربانه برای اینکه به قدرت دست یابند به هواداران‌شان پشت کردند و با بنگاه‌های بزرگ تجاری پیمان دوستی بستند. هیتلر این کار را با خون‌بارترین شیوه در خلال آنچه "شب چاقوهای بلند" نامیده می‌شود انجام داد و به فرمان او شماری از نازی‌ها از جمله همکار نزدیک خودش ارنست روهم، رئیس گروه شبه‌نظامی اس‌ا، به قتل رسیدند.

جنبش‌های کنونی نوافاشیستی و راست افراطی در این رابطه با همتایان پیشین‌شان تفاوت دارند: آن‌ها از همان ابتدای آغاز فعالیت دوباره‌شان از به‌کارگیری هرگونه الفاظ تندوتیز راست‌گرایانه دوری می‌کنند. این دوری کردن به‌این معناست که در برابر سوداگری بنگاه‌های بزرگ تجاری برای بهره‌گیری عوام‌فربانه از خشم به‌حق مردم در برابر نظامی که آنان را به بی‌کاری کشانده هیچ تلاشی نمی‌کنند و واکنشی اعتراض‌آمیز از خود نشان نمی‌دهند. البته در شرایط و بافتار امروزی در صورت لفاظی‌هایی این چنینی بر ضد بنگاه‌های بزرگ تجاری به‌ناچار به حمله به سیاست‌های اقتصادی نولیبرال کشانده می‌شود، زیرا سیاست‌های نولیبرالی نمودار سلطه سرمایه جهانی‌شده همراه با بنگاه‌های بزرگ تجاری داخلی درهم‌آمخته با آن است. اما سکوت جنبش‌های کنونی نوافاشیست و راست افراطی جهان در رویکردشان به این بنگاه‌های سوداگر روشن است و تأیید سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی تفسیر می‌گردد.

در برخی موارد و برخلاف تأیید ضمنی چنین سیاست‌هایی از همان آغاز از بورژوازی بزرگ که پشت سر این سیاست‌ها قرار دارد به‌طرزی آشکار و شورمندانه پشتیبانی می‌کنند. نمونه‌ای بارز در این رابطه حزب مردم هند یا "بی ج پی" (BJP) است که به‌رهبری "نارندرا مودی" دست در دست بنگاه‌های بزرگ تجاری و سرمایه جهانی‌شده گذاشته است. در واقع همسویی مودی با بنگاه‌های بزرگ تجاری از هنگامی که او سروریزر ایالت گجرات بود آغاز شد. سال‌ها پیش، در آن زمان که همایش سرتاسری سرمایه‌گذاران در گجرات برگزار شد، سرمایه‌داران بزرگ او را نشان کردند و سپس با موفقیت او را به نامزدی نخست وزیر آینده پیش راندند. نقش اثرگذار مودی در همکاری و اتحاد بنگاه‌های اقتصادی بزرگ و جنبش ملی‌گرایی شونیستی هندو یا "هندوتوا" (Hindutva) راه او را برای چنگ انداختن به قدرت هموار ساخت. یکی از جنبه‌های مهم در ایجاد این اتحاد کنار رفتن شماری از گروه‌های هندوتوا مانند "سوادشی جاگاران مانچ" (Swadeshi Jagaran Manch) بود که پیش از آن بر کارپایه‌های بنیادگرا فعالیت می‌کردند. مودی پس از به‌قدرت رسیدن، نه تنها از راه بستن قراردادها و انجام معامله‌هایی ویژه (معامله‌هایی مانند رافال که نمونه برجسته آن به‌شمار می‌رود) یا از راه قانون‌گذاری به‌منظور کاهش حقوق کارگران و سست کردن مناسبات خودگردانی دهقانان و کشاورزان، بلکه از راه پیش بردن سیاست‌های خصوصی‌سازی‌ای همه‌جانبه در بخش عمومی (دولتی) به حامیان بزرگ خودش یعنی بنگاه‌های اقتصادی پاداش داده است. او همه این اقدام‌ها را به‌این دلیل که بورژوازی بزرگ "ثروت‌آفرینان" ملت‌اند توجیه کرده است! طرفه اینکه این اقدام‌ها از نظر مودی، تسلیم ثروت ملت به بورژوازی بزرگ را توجیه می‌کند. دیگر حزب‌های راست افراطی در جهان مانند "لیگ شمالی" ماتو سالوینی در ایتالیا که

ادامه زمان ارائه یک واکسن ...

پوند) برای تحقیقات هزینه کردند که به تهیه و تولید زودهنگام واکسن منجر شد. برای مثال، دولت ایالات متحده حقوق ثبت اختراع فرایند تولید واکسن مودرنا را دارد.

اگر این دولت‌ها از انحصارات داروسازی درخواست مشارکت در فناوری واکسن کرده بودند، کمبود جهانی واکسن - امری که اجتناب از آن سال‌ها است سازمان بهداشت جهانی بر آن اصرار دارد - اجتناب‌پذیر می‌بود. این سازمان، با امید به این که شرکت‌ها داوطلبانه دانش و داده‌هایشان را به‌اشتراک بگذارند، مجموعه‌ای برای دسترسی به فناوری را تأسیس کرد. تا کنون هیچ‌یک از این شرکت‌ها پاسخی به آن نداده‌اند و انتظار می‌رود که پاسخی ندهند مگر اینکه مجبور شوند.

کارزار دسترسی جهانی به واکسن‌های کووید-۱۹ (COVAX)، پروژه‌ای مشترک بین سازمان بهداشت جهانی، اتحاد برای واکسن (GAVI)، و بنیاد خیریه نوآوری برای آمادگی در مقابل همه‌گیری (Cepi) است. سازمان ملل متحد این پروژه را برای حصول به اطمینان از به‌اشتراک گذاشته شدن واکسن کشورهای ثروتمند با کشورهای کم‌درآمد و متوسط راه‌اندازی کرد. در گزارش اتحاد برای واکسن از کوواکس به‌دلیل داشتن رابطه تنگاتنگ با انحصارات داروسازی، نداشتن شفافیت، و خودداری از شناسایی واکسن به‌منزله کالایی عمومی انتقاد کرد. کوواکس از مجموعه دسترسی به فناوری سازمان بهداشت جهانی پشتیبانی نمی‌کند. هدف کوواکس تهیه تعداد کافی واکسن برای ۲۰ درصد از جمعیت ۹۲ کشور از فقیرترین کشورها بود. کوواکس هم‌اکنون تا ۵۰۰ درصد بیش از هزینه تولید واکسن را پرداخت می‌کند. در عین حال، دولت‌های کشورهای ثروتمند سرمایه‌داری از شرکت‌های داروسازی (تا حدودی از طریق کوواکس) جانبداری می‌کنند. این دولت‌ها با درخواست از انحصارهای داروسازی برای چشم‌پوشی از حفظ حقوق مالکیت و انتقال این فناوری به دیگر تأسیسات تولیدی در جهان از جمله انتقال این فناوری به کشورهای درحال توسعه مخالف‌اند، یعنی با امری که افزایش تولید را موجب خواهد شد مخالف‌اند.

کوواکس برای توزیع واکسن در کشورهای درحال توسعه، بر تولید واکسن در هند، کشوری که به کارخانه داروسازی جهان شناخته شده است، تکیه کرده بود. ولی افزایش سرسام‌آور موارد کووید-۱۹ در هند، این کشور را وادار به توقف صادرات واکسن کرد.

دولت جو بایدن از درخواست هند و آفریقای جنوبی برای لغو حقوق مالکیت فناوری انحصارات بزرگ داروسازی در سازمان تجارت جهانی (WTO) در ماه مه حمایت کرد، ولی کابینه او از آن تاریخ سکوت کرده است. در همین حال، آلمان، اتحادیه اروپا، بریتانیا، و کانادا از هر اقدام سازمان تجارت جهانی در این راستا آشکارا جلوگیری می‌کنند.

دولت بایدن، به‌رغم خرابکاری‌های جمهوری خواهان و راست‌گراها، برنامه واکسن‌ناسیون داخلی بسیار مؤثری را اجرا کرده است که در نتیجه آن ۷۱ درصد از بزرگ‌سالان در ایالات متحده حداقل نخستین نوبت واکسن را دریافت کرده‌اند. دولت می‌تواند از اختیارات خود بنا بر قانون تولید دفاعی، برای انتقال فناوری و توسعه تولید اضطراری استفاده کند، ولی تا کنون تنها چند اقدام جزئی انجام داده است. بایدن می‌تواند به‌راحتی حقوق ثبت اختراع را لغو کند، زیرا از بودجه دولت آمریکا برای کمک به توسعه و تهیه واکسن‌ها استفاده شده است. حتی با افزایش تولید نیز بسیاری از کشورهای درحال توسعه قدرت تهیه واکسن به‌بهایی تمام‌شده را ندارد. برای مثال، بودجه بهداشتی اوگاندا برای هر شخص، مبلغ ۶/۸۳ دلار (۴/۹۰ پوند) در سال است. اگر اوگاندا حتی بقیه سیستم بهداشتی خود را تعطیل کند و همه بودجه بهداشتی‌اش را صرف تهیه واکسن کند، باز هم نمی‌تواند یک نوبت واکسن برای همه مردم خود تأمین کند.

از میان برداشتن انحصار شرکت‌های بزرگ داروسازی امری بسیار مهم است و نمونه‌هایی، همچون در زمان بحران ایدز، در این رابطه وجود دارند. تولید جایگزین‌های ژنتیکی موجب کاهش شدید قیمت داروهای ایدز گردید. تولید چهار میلیارد واکسن از سوی چین و روسیه نیز موجب ایجاد چالش‌هایی برای انحصارات داروسازی خواهد بود. کوبا هم درحال تولید و توزیع پنج نوع واکسن است. کوبا و چین، این واکسن‌ها را "یک کالای جهانی" می‌شناسند و قصد دارند آن‌ها را بدون سودآوری توزیع کنند.

بدون واکسن‌ناسیون جهانی‌ای گسترده، این همه‌گیری تهدیدی برای جهان در سال‌های آینده خواهد بود. اکنون فرصت واکسن مردمی فرارسیده است.

ادامه نولیبرالیسم و راست افراطی ...

رفاه کارگران را در نظر نمی‌گیرد مگر زمانی که قصد فریب آنان را داشته باشد. مخالفت‌ها و اعتراض‌هایی که از سوی راست افراطی علیه سیاست‌های اتحادیه اروپا انجام می‌گیرد از موضوع‌های "فرهنگی" فراتر نمی‌روند که بدون هیچ تهدیدی با سرکردگی سرمایه جهانی شده می‌توانند سازگاری داشته باشند. این گونه مخالفت‌ها و اعتراض‌ها درحقیقت می‌توانند امتیازی برای سرمایه جهانی به‌شمار رود که گفتمان را از دغدغه‌هایی معیشتی مانند بیکاری و تشویش اقتصادی دور می‌کند و آن را به "هویت ملی" و خطر تهدید به "سنت یهودی-مسیحی" محدود می‌کند و نیز گفتمان را از تأمین ضرورت‌ها و نیازمندی‌های عینی تأثیرگذار بر طبقه کارگر دور می‌سازد و از این روی با هدف‌های سرمایه جهانی شده متناسب است.

با این حال، از جایگاه راست‌گرایان افراطی برای سرکردگی سرمایه جهانی شده جنبه‌ای خوشایند وجود دارد که شایسته توجه است. برای غلبه بر بحران ناشی از رکود که در آن سرمایه‌داری کلان‌شهرها و بنابراین اقتصاد سرمایه‌داری جهانی گرفتار شده است، جو بایدن، رئیس جمهور ایالات متحده، از زنده کردن و به‌کار گرفتن دوباره رهنمودهای اقتصادی "کینز" ۱۰۰ ساله جانپداری می‌کند. او در این راستا مجموعه‌ای از اقدام‌هایی را اعلام کرده است که باعث افزایش بس بزرگ هزینه‌های دولت و تأمین مالی آن‌ها از طریق افزایش کسری مالی ایالات متحده و همچنین مالیات بستن به کلان‌سرمایه‌داران خواهد شد (او خواهان تفاهم‌نامه‌ای بین‌المللی در مورد واداشتن شرکت‌های بزرگ به پرداخت مالیات حداقل است). تحقق برنامه بایدن به حداقل توافق میان سایر دولت‌های سرمایه‌داری به‌منظور تنظیم برنامه کاری همانند نیاز دارد. حتا اگر همه دولت‌های کشورهای پیشرفته روی یک برنامه کار همانند سازش کنند، شرط دستیابی به این دورنما این است که به کشورهای جهان سوم نیز خودمختاری مالی، یعنی رهایی از خفقان "ریاضت اقتصادی"، اجازه داده شود. میان جهان‌سومی "ریاضت‌کش" و جهان‌اولی که تلاش می‌کند به برنامه توسعه اقتصادی‌ای نو دست یابد، دوباره‌سازی‌ای پدید خواهد آمد. چنین برنامه‌ای برای کشورهای جهان‌سومی حسادت‌آمیز و خشم‌برانگیز خواهد بود. اما اگر جهان اول در مورد یک برنامه گسترش‌گرای "کینز"ی به‌توافق نرسد، در آن صورت ایالات متحده توانایی دستیابی به چنین دورنمایی را به‌تنهایی نخواهد داشت.

ناشدنی بودن این امر به‌این دلیل است که ایالات متحده دنبال‌کننده سیاست‌های کینزی اگر بخواهد برنامه‌های اعلام شده‌اش را به‌موفقیت برساند، باید از طریق محدودیت در امر واردات خویش را به‌طورکامل مصون و آسیب‌ناپذیر سازد. می‌تواند واردات را از سایر کشورهایی که چنین سیاستی را دنبال نمی‌کنند افزایش دهد که این امر کسری تجاری‌اش را هم نسبت به آن‌ها افزایش می‌دهد. بنابراین، ایالات متحده درحالی که به کشورهای دیگر بدهکار است (برای تأمین کسری تجاری خود) در کشورهای دیگر دست به اشتغال‌آفرینی خواهد زد که چه بسا پندار زیاد طول نخواهد کشید. با پذیرش راست افراطی در تحمیل دوباره ریاضت اقتصادی در اروپا که از حمایت طیف حزب‌های سیاسی "ریشه‌دار و جا افتاده" برخوردار خواهد بود، و چپ اروپا نیز به اندازه کافی نیرومند نیست که بتواند در برابر چنین ریاضتی ایستادگی کند، بعید به‌نظر می‌رسد اروپا با برنامه مورد نظر بایدن همراهی کند، و این به‌معنای تداوم غوطه‌ور شدن سرمایه‌داری جهانی در رکود و بحران کنونی‌اش است.

۱. اقتصاد کینزی (Keynesian economics)، اقتصادی مبتنی بر ایده‌های "جان مینارد کینز"، اقتصاددان انگلیسی. بنا بر این ایده‌ها، تصمیم‌های بخش خصوصی به نتیجه‌هایی غیرکارا در اقتصاد کلان ممکن است منجر شوند، بنا بر این باید از سیاست‌گذاری فعال دولت در بخش عمومی حمایت کرد.

پرابهات پاتایک



زمان ارائه یک واکسن مردمی فرار سیده است

نوشته جان باکتل، از رهبران حزب کمونیست آمریکا، درباره چگونگی جلوگیری غرب از دسترسی کشورهای فقیرتر به واکسن

یک زن هندی درحالی که منتظر درمان است با استفاده از ماسک اکسیژن نفس می کشد. در پاییز سال گذشته، هند و آفریقای جنوبی تلاش کردند تا از ثبت انحصاری داروهای کووید در جهان جلوگیری شود که بریتانیا و اتحادیه اروپا مانع شدند.

با گسترش بیماری همه گیر کووید-۱۹ و ظهور انواع جدید و خطرناکتر این ویروس، خواست تهیه "واکسن مردمی" برای مقابله با مانع اصلی واکسیناسیون جهانی، یعنی سوداگری انحصارات دارویی، افزایش می یابد.

مقام های بهداشت عمومی و متخصصان بیماری های عفونی همه یک صدا می گویند تا زمانی که بیشتر مردم جهان واکسینه نشوند، همه گیری به پایان نخواهد رسید. کشورهای فقیر و با درآمد متوسط با فاجعه ای در بهداشت عمومی روبرویند، ولی حتی مردمی که در کشورهای ثروتمند زندگی می کنند نیز در امان نیستند. نوع دلتای این ویروس هم اکنون به یک "همه گیری در بین افراد واکسینه نشده" منجر شده است.

واکسیناسیون اکثر جمعیت جهان با دو مانع اصلی: خرابکاری راست گراها و نوافشیت ها، و سودجویی شدید تعدادی انگشت شمار شرکت های داروسازی به انحصار در مالکیت و خصوصی شدن واکسن ها، روبرو شده است.

بر اساس مقاله "سرفت بزرگ واکسن" که از سوی ائتلاف مردمی واکسن انتشار یافته است، انحصارات بزرگ داروسازی حجم تولید را عمداً افزایش نمی دهند و درعین حال قیمت واکسن را افزایش می دهند که به کمبود واکسن و "رسوایی اعمال تبعیض" در دسترسی به واکسن منجر شده و می شود. این "اپارتاید واکسن" در کشورهای درحال توسعه و در سراسر قاره ها اکنون همچون ترازوی ای بزرگ درحال گسترش است.

سودجویی انحصارات همراه با احتکار واکسن از سوی کشورهای ثروتمند سرمایه دار، به ادامه این بیماری همه گیر احتمالاً برای سال ها منجر خواهد شد. تا هنگامی که واکسن ها به "کالای عمومی جهانی" تبدیل نشوند و انحصارات دارویی فناوری تولید واکسن را به طور رایگان به اشتراک نگذارند، مردم جهان درخطر ابتلای به این همه گیری اند.

بنا به اعلام رسمی، تا امروز بیش از ۲۰۰ میلیون نفر به کووید-۱۹ مبتلا شده اند و بیش از چهار میلیون نفر در سراسر جهان قربانی این ابتلا شده اند. با این همه، مطالعات جدید نشان می دهند که تعداد کشته شدگان به راحتی می توانست دو برابر این تعداد باشد. بر اساس برآوردهای اخیر، ویروس کرونا جان بیش از هفتصد هزار نفر را در ایالات متحده و چهار میلیون نفر را در هند گرفته است که ۱۰ برابر بیشتر از آمار رسمی است.

در تاریخ ۸ ماه اوت/۱۷ مردادماه، دکتر آنتونی فائوچی، مشاور پزشکی ارشد کابینه بایدن، هشدار داد: "اگر اجازه داده شود که ویروس آزادانه به گردش درآید و سعی نشود که آن را متوقف کرد، این احتمال وجود دارد، دیر یا زود، گونه دیگر و بدتری از این ویروس که مشکل افزاتر از نوع دلتا است به وجود آید" که قدرت مقاومت در برابر واکسن های فعلی را خواهد داشت.

بیش از ۹۰ درصد از چهار میلیارد نوبت واکسن کووید-۱۹ که تا کنون تهیه شده است به افرادی داده شده است که در کشورهای ثروتمند سرمایه داری زندگی می کنند. درعین حال، کم تر از یک درصد از افرادی که در کشورهای فقیرتر زندگی می کنند، واکسن دریافت کرده اند و میلیاردها نفر نخستین نوبت واکسن خود در انتظارند. واکسیناسیون اکثر آنان احتمالاً تا پیش از پایان سال ۲۰۲۲ / ۱۴۰۱ رخ نخواهد داد.

درواقع، بر اساس این گزارش، درحالی که بیشتر مردم ثروتمند کشورهای "گروه ۷" تا ژانویه ۲۰۲۲ / دی- بهمن ماه ۱۴۰۱ به طور کامل واکسینه می شوند، دستیابی به همان پوشش در کشورهای کم درآمد، با سرعت فعلی، ۵۷ سال طول خواهد کشید.

ظهور نوع واگیردارتر "دلتا" موجب شد که شرکت "فایزر" و برخی از مقام های بهداشت عمومی خواستار آن شوند که افرادی که پیش از این واکسینه شده اند، نوبت دیگری از واکسن را برای تقویت دریافت کنند. مقام های بهداشت عمومی با هراس از عمیق تر شدن "اپارتاید واکسن"، تا کنون با این پیشنهاد به شدت مخالفت کرده اند. سازمان بهداشت جهانی (WHO) توقف پخش این نوبت تقویتی واکسن را تا پایان ماه سپتامبر/شهریور- مهرماه امسال خواستار شده است تا حداقل ۱۰ درصد از مردم تمامی کشورها واکسینه شده باشند. مدیرکل سازمان بهداشت جهانی، تدروس ادانوم گابریاسوس، گفت برای تحقق این امر، ما به همکاری همه نیاز داریم، به ویژه تعدادی انگشت شمار از کشورها و شرکت هایی که عرضه جهانی واکسن را کنترل می کنند.

شرکت های داروسازی با استفاده از قدرت خود در محدود کردن و انحصار تولید برای افزایش قیمت هر نوبت واکسن، سود فوق العاده ای به دست می آورند. شرکت های "فایزر-بیونتک" و "مودرنا" بین ۶ تا ۲۴ برابر هزینه تولید، هزینه ای در مجموع بالغ بر ۴۱ میلیارد دلار (۳۰ میلیارد پوند)، از دولت ها مطالبه کردند. مثلاً، مبلغ اضافه پرداخت کشور کلمبیا به تهاپی ۳۷۵ میلیون دلار (۲۷۰ میلیون پوند) است. درعین حال، شرکت های "جانسون و جانسون"، "فایزر"، و استرازنکا در خلال ۱۲ ماه گذشته کسب مبلغ ۲۶ میلیارد دلار (۱۹ میلیارد پوند) سود را گزارش کرده اند. بدتر از آن این که، شرکت های فایزر بهای واکسن را ۲۵ درصد و مودرنا ۱۰ درصد افزایش داده اند.

هزینه تولید یک نوبت واکسن حدود ۸۵ پنس [یک یورو] است. اگر واکسن ها به منزله "کالای عمومی جهانی" به کار گرفته می شدند، در پاسخ به فوریت های بهداشتی و بدون در نظر گرفتن سود، کارخانه ها می توانستند تعداد هشت میلیارد نوبت واکسن [مورد لزوم] را به ارزش تقریبی ۲۲ میلیارد پوند تولید کنند. این هزینه در قیاس با بودجه کشورهای سرمایه داری ثروتمند بسیار ناچیز است.

کشورهای ثروتمند نه تنها واکسن ها را ذخیره کردند، بلکه در مجموع تنها ۱۰ میلیارد دلار (۷/۲ میلیارد پوند) برای تامین هزینه تولید و توزیع واکسن به کشورهای فقیر کمک کردند. در همین حال، همین دولت ها مبلغ

۱۰۰ میلیارد دلار (۷۲ میلیارد پوند)

ادامه در صفحه ۱۵

کمک مالی رسیده

۳۰۰ یورو

به یاد گاليله زمان، از طرف احسان

لطفاً در مکاتبات خود با آدرس های زیر از ذکر هرگونه نام اضافی خودداری کنید.

B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK

آدرس پستی:

http://www.tudehpartyiran.org

آدرس های اینترنت و «ای-میل»

E-Mail: dabirkhaneh_hti@yahoo.de

Nameh Mardom No. 1137
Central Organ of the Tudeh Party of Iran

30 August 2021

شماره فاکس و تلفن
پیام گیر ما

004930
23629727

